

ایمان و عقل (۲):



ایمان یک نوع شیوه زندگی است...

گفتگویی بین‌الیهیدانان معاصر



نقد زدن به سبک روز

فلسفه یک بازی پایان‌یافته؟

وضعیت فلسفه اسلامی در جهان معاصر

فلسفه و زیست‌شناسی

فلسفه و علوم شناختی

عصب‌شناسی جریان‌های تکفیری

فلسفه و علم

وضعیت فلسفه و علم در تجدد؛ هم‌پوشانی آن‌ها با تجدد

فلسفه و سینما

نقد و بررسی فیلم مردان و مرغ

محاومه

ریچارد داوکینز

داروینیسیم در دادگاه عقل



۵ کتاب علامه طباطبایی که باید بخوانید

در این اینفوگرافیک ۵ جلد از بهترین آثار علامه طباطبایی را به شما آشنا خواهیم کرد



۱



اصول فلسفه رئالیسم

اثری در فلسفه اسلامی که حاصل بحث‌های فلسفی فیلسوف علامه است

۲



آغاز فلسفه

علاقه‌مندان فلسفه را با بحث‌های مقدماتی فلسفه آشنایی کند



شیعه

تفسیر درست تعالیم قرآن و سیره نبوی را در پیروی از اهل بیت پیامبر (ص) می‌داند

۴



رسالت تشیع در دنیای امروز

گسترش اسلام بر اساس آموزه‌های اهل بیت است



انسان از آغاز تا انجام

آفرینش انسان چگونه بود؟ فلسفه آفرینش چه بود؟ در دنیا چگونه باید باشید؟

۳

۵



شأنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گاهنامه علمی-فرهنگی جرس

سال دوم/شماره سوم/خردادماه ۱۳۹۷
 شماره مجوز: ۹۶۲۲۴۱ (کمیته ناظر بر نشریات)
 صاحب امتیاز: انجمن علمی-دانشجویی فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد
 مدیر مسئول و سردبیر: فرزاد شریفزاده

هیئت تحریریه:

فرزاد شریفزاده، مطهره جاویدی، محمد فروغی، ایسا مهدی‌زاده، امیر نظریور
 محمدصادق مصحفی، مجید نجفی، مریم وحیدزاده

طراح لوگو و یونیفرم جلد: فرهاد مصدقیان
 گرافیکست و صفحه‌آرا: هادی قنبری طریقه (www.DanjehGraphic.ir)

سپاس از:

دکتر جهانگیر مسعودی، دکتر منصور معتمدی، علی باغدار دلگشا، محمدعلی هراتی فرزقی
 محمد قیصری منوچهری، احمد یوسفی، سعیده ثنائی‌پور، فائزه افشاری، رامین عزیزی

راه ارتباطی:

Farzadsharifzadeh14@gmail.com



فهرست مطالب

- سخن نخست ۳
- ایمان و عقل (۲) ۵
- گفتگو با دکتر داو کینز ۹
- عصب‌شناسی جریان‌های
تکفیری ۲۰
- فیلم و فلسفه ۲۳
- وضعیت فلسفه و علم در
تجدد ۲۷
- وضعیت فلسفه اسلامی در
جهان معاصر ۳۰
- فلسفه، یک بازی
پایان‌یافته؟ ۳۴
- نقد زدن به سبک روز ۳۷
- طنزنامه ۳۹
- خاطرات دانشجویی ۴۰
- Critical Thinking ۴۲

سخن نخست ...

افرادی که تجربه ی تحصیل در رشته ی فلسفه را دارند، احتمالاً با مشکلی دست و پنجه نرم کرده اند که به ندرت برای دانشجویان سایر رشته ها پیش می آید. مشکل از آنجایی آغاز می شود که شخص می خواهد مفهوم، روش و غایت فلسفه را به زبانی صریح و ساده برای دیگران بازگو کند اما در این امر ناکام می ماند و غالباً مورد تمسخر قرار می گیرد. عدم تبیین صحیح کارکرد فلسفه، منجر به این امر شده تا افراد و گروه هایی اقداماتی را در جهت اثبات ناکارآمدی آن انجام دهند. پیشرفت علم جدید دامنه ی فلسفه را بسیار کوچک کرده است، تا جایی که حتی برخی از ساینتیست ها از مرگ فلسفه سخن می گویند. از سوی دیگر، الهیدانان سنتی هم به برخی از دستاوردهای فلسفه، به دلیل ناسازگاری آنها با آموزه های دین حمله می کنند. مردم کوچه و بازار هم که حتی با یک تعریف اولیه از فلسفه آشنا نیستند. عموماً این انتقاد بر فلسفه وارد می شود که دانشی صرفاً انتزاعی است و برای آن هیچ کاربردی در زندگی عینی نمی توان تصور کرد. بالاخره هر علمی دارای تاثیرات مثبتی در زندگی است. ما مهندسی میخوانیم برای ساختمان سازی و تولید ماشین آلات، پزشکی میخوانیم برای درمان بیماری ها و بهبود وضع سلامت. وضعیت برای سایر علوم مثل کشاورزی، اقتصاد، حقوق و... هم به همین صورت است که هر کدام به یک دردی می خورند اما فلسفه چطور؟ فلسفه درمان چه دردیست؟ من مایلم بگویم فلسفه به نحو بنیادین و البته غیرمستقیم، بر زندگی ما تاثیرگذار است. همه ی علوم از چگونگی صحبت می کنند در حالیکه فلسفه از چرایی سخن می گوید و نه با توصیف بلکه با تحلیل سروکار دارد. هم اینک فلسفه ورزشی، تنها در زندگی تعداد انگشت شماری از انسان های دغدغه مند جریان دارد. این انسانها حس کنجکاوی دوران کودکی خود را کماکان حفظ کرده اند و در باب هر پدیده ای که با آن مواجه می شوند پرسشی در ذهن خود مطرح می کنند. برای نمونه، وقتی با پدیده ای مثل درد و رنج روبه رو می شوند، از ماهیت آن سوال می کنند؛ اینکه چرا زندگی توام با رنج است؟ آیا می توان از شدت آنها کاست؟ چرا خدای قادر مطلق و خیرخواه محض به رنج ما رضایت می دهد؟ بهتر است چگونه با آنها مواجه شویم؟ و سوالات پی

در پی و ادامه داری که ذهن پرشگر، همانند کسی که در مردابی دست و پا میزند، بیشتر در آن غرق می شود. اما این خاصیت فلسفه است که ما را از سطح به عمق می برد تا از این دریچه هر چه بیشتر خودمان را بشناسیم. این خودشناسی، به تدریج به شخصیت انسان غنا میبخشد و او را از امور بیرونی بی نیاز می کند. انسان مسافر یک سفر درونی می شود؛ سفر لذتبخشی که پایانی برای آن متصور نیست. دیدار با حقیقت مقصد این سفر است. اما نکته اینجاست که حقیقت همیشه خوشایند آدمی نیست و شاید برای همین است که ضرب المثلی انگلیسی می گوید: سعادت در نادانی است. (Ignorance is bliss) اما فیلسوف کسب حقایق ناخوشایند را به خوشی و آرامش برآمده از جهل ترجیح می دهد. مثلاً ممکن است درک این حقیقت که انسان در وجه اگزستانسیال خود عمیقاً تنهاست، یا اینکه زندگی همانند آونگی بین رنج و ملال در نوسان است، ناراحتان کند اما دوی این دردها هم دست خود فلسفه است. انسان پادزهر ناخوشی ها را هم با تامل به دست می آورد و این می تواند حس رضایت را برای او به ارمغان بیاورد، مانند آگاهی از این اصل که خوشبختی تنها یک انتخاب است و وابسته به نگرش انسان نسبت به رویدادهای زندگی است. بنابراین انسان فلسفه ورز با خودش وارد یک نزاعی می شود و خودش، خودش را مغلوب می کند. انسان در همین ستیز و کشمکش فکری با خودش است که کمال می یابد. کشف حقایق بنیادین زندگی یا دست کم تقرب به آنها، می تواند زیستی توام با عقلانیت را برایمان رقم زند که در این زیست جهان به نظر من نه خبری از قتل، جنگ و تروریسم است و نه بحران آب و محیط زیست. نه از خشم و کینه و نفرت خبری هست و نه از تجمل و مصرف زدگی. آباد شدن دنیای درون می تواند به آباد شدن دنیای بیرون بیانجامد. این همان نقش غیرمستقیمی است که فلسفه در ارتقای فرهنگ جامعه و بهبود کیفیت زندگی ایفا می کند. به تعبیر زکریای رازی، این عقل است که ما را بر چهارپایان برتری داده و باعث شده زندگی را خوب و خوش سازیم. اما شاید سوالی به ذهن خطور کند و آن اینکه اساساً چرا باید سراغ حقیقت برویم. یا چه عاملی باعث شده حقیقت دغدغه ی برخی از انسانها شود و به جای کسب لذت به سمت آن گام بردارند؟ در این مورد من با آرتور شوپنهاور، فیلسوف آلمانی قرن هفدهم هم عقیده ام که مرگ پدر فلسفه است. مرگ یقینی ترین واقعیت زندگیست. عمر آدمی کوتاه است و همه ما بعد از گذراندن فراز و نشیب های زندگی بالاخره روزی می میریم. مواجه با مرگ باعث می شود یک قدم به عقب برگردیم و در مورد زندگی تامل کنیم و در جهت شناخت هر چه بیشتر آن بکوشیم. از خود بپرسیم معنای زندگی چیست و ما چرا زندگی می کنیم و چرا می میریم. پس بیاییم در این زندگانی کوتاه و موقت خود، فیلسوفانه زیستن را ترجیح دهیم و زندگی خوب و بامعنایی را برای خود و دیگران رقم بزنیم.

فرزاد شریفزاده

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

ایمان و عقل (۲)

ترجمه و تلخیص:

فرزاد شریف زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

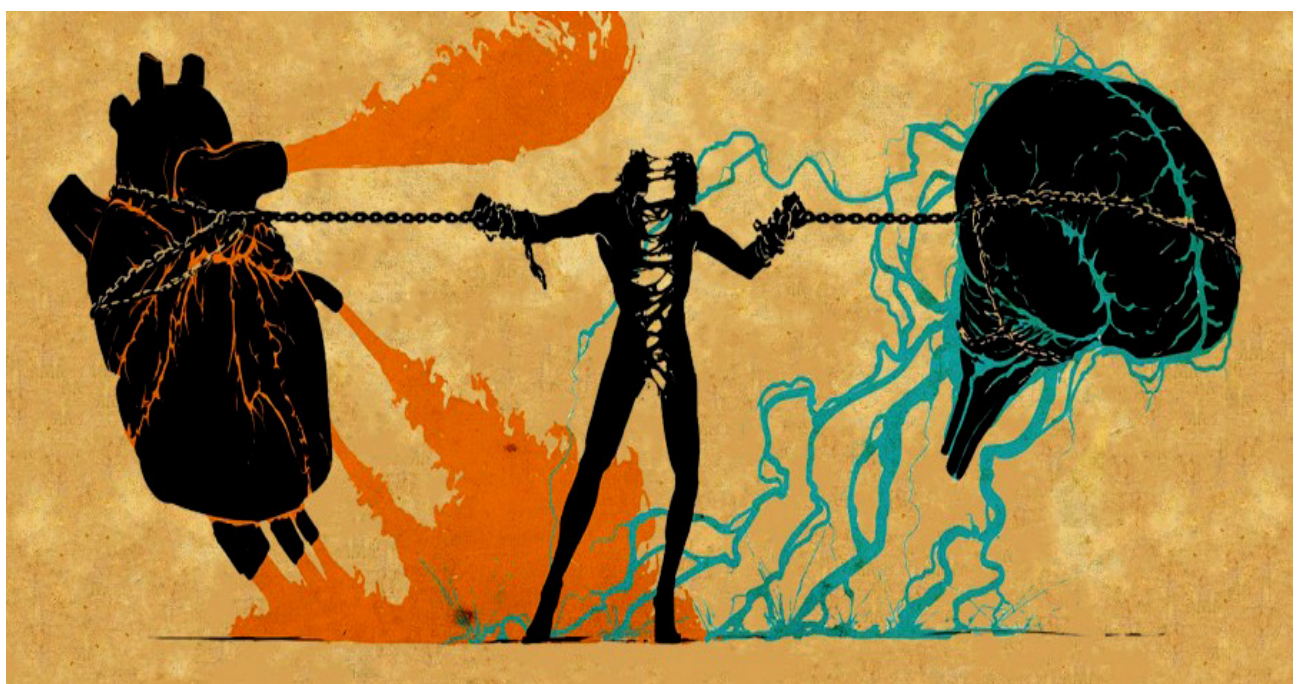
یا معرفت به گزاره ها، بلکه یک نوع شیوه ی زندگی است که قواعد خاص خود را دارد. شیوه ی زیست متکی به استدلال های عقلی نیست و بنابراین نمی تواند در تعارض با عقل باشد. در ادامه، گفتگوی کوتاهی را می خوانیم بین چهار تن از فیلسوفان مطرح دنیا در باب ایمان و رابطه ی آن با عقل. این گفتگو می تواند به فهم ما از ایمان در الهیات معاصر کمک بیشتری نماید. مجری این گفتگو الیور کریسپ (Oliver Crisp)، استاد الهیات سیستماتیک در مدرسه ی الهیات فولر واقع در کالیفرنیا است. شرکت کنندگان در این بحث به ترتیب کوین دیلر (Kevin Diller)، دانشیار فلسفه و دین در دانشگاه تیلور، ماریلین مک کورد آدامز (Marilyn McCord Adams)، استاد سابق فلسفه دانشگاه راتگرز و داگلاس هدلی (Douglas Headley)، استاد فلسفه ی دانشگاه کمبریج هستند.



لودویگ ویتگنشتاین ۱۸۸۹-۱۹۵۱

در شماره ی قبلی نشریه جرس، گفتگویی را با دکتر طالقانی در باب ایمان و عقل انجام دادیم. ایشان در بحث از ماهیت ایمان، با فاصله گرفتن از تلقی سنتی، به ایمان غیر گزاره ای معتقد هستند. توضیح مختصر اینکه حالات ذهنی ما به دو بخش گزاره ای (Propositional) و غیر گزاره ای (Non-propositional) تقسیم می شود. حالاتی مثل باور ناظر به چیزی هستند که محتوای آن یک گزاره است؛ برای مثال من باور دارم اکنون فصل بهار است. حال اگر متعلق ایمان، نه یک گزاره (ایمان داشتن که: خدا وجود دارد) بلکه یک هویت یا شخص باشد (ایمان داشتن به: خدا) آنگاه ایمان را غیر گزاره ای دانسته ایم. باور به خدا (Believing in God) نه باور داشتن به اینکه (Believing that) خدا وجود دارد. طبق این برداشت، برای مثال ایمان به دین اسلام، صرف باور به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اکرم نیست، بلکه تعهدی عملی به آموزه های این دین است و این نه یک کنش عقلانی بلکه صورتی است از حیات مؤمن. این تلقی از ایمان، از سنخ معرفت نیست، یعنی نمی توان درباره ی آن چیزی گفت بلکه فقط می شود حسش کرد؛ درست مثل عشق!

این نظریه مبتنی بر رویکرد غیرشناختاری (Non-cognitive) ویتگنشتاین از زبان دین است. ویتگنشتاین متاخر با مطرح کردن نظریه بازپهای زبانی، قائل به ایمان به مثابه یک شیوه زیست است. ایمان، نه باور





این اصطلاح معمولاً به مثابه امری تلقی می شود که با گزاره هایی مثل «باور به» یا «کسی که به چیزی باور دارد» و این نشان می دهد که ایمان حداقل در سنت مسیحی، یعنی ایمان به چیزی؛ یا اساساً ایمان به یک شخص. ایمان زمینه ای را برای ارتباط با خداوند به وجود می آورد بدون اینکه شخص بخواهد بر مبنای یقین، باوری نسبت به خدا پیدا کند. اما در مقابل، عقل هم دارای مفاهیم گسترده و گوناگونی است که شاید یک معنای محدود آن با «تحلیل» سروکار داشته باشد؛ مانند بعضی از اقسام آن در منطق (ارتباط بین گزاره ها). معنای دیگر آن نقش تبیین کننده ی امور را بازی می کند یا در معنای گسترده ی آن، به همه ی مواهب شناختاری ما اشاره دارد. بنابراین بسته به اینکه چگونه این اصطلاحات را به کار می بریم، باعث ایجاد ابهاماتی در بحث می شود.

کریسپ: ممنون. خانم آدامز، آیا شما قائل به نظریه ای غیرمشهور هستید؟

آدامز: من فکر می کنم نظر من برآمده از چیزی است شبیه به آنچه که آقای دیلر در انتهای سخنش گفت؛ یعنی درباره ایمان به یک شخص. چیزی که من در باب موضوع ایمان و عقل میخواهم بگویم اینست که خب شما می توانید ایمان داشته باشید که *p*، در حالیکه دلایلی داشته باشید که *p* یا دست کم به دنبال دلایلی باشید که *p*. اما برای من ایمان یک نوع شیوه ی زندگی است. نوعی سبک زندگی در ارتباط معنوی با خدا. ایمان حقیقتاً یک شیوه ی زیستن مومنانه است؛ چیزی شبیه به ازدواج. برای من ازدواج همان شیوه ی زیستن و تعامل با همسر است. من در مواجهه با مسئله خداوند، می توانم با دلیل جلو بروم و درباره ی مثلا وجود خدا فکر کنم اما این دغدغه ی من نیست که

کریسپ: ما در صدیدیم تا در باب موضوع ایمان و عقل بحث کنیم. مسئله ی ایمان و عقل موضوع بسیار پیچیده ای است که دارای ابعاد گوناگون فراوانی است. کوین، شما میتوانی بحث را با ملاحظه ی رابطه ی ایمان و عقل یا شاید حتی با این پرسش که ایمان چیست یا عقل چیست و یا منظور ما وقتی از این دو صحبت می کنیم چیست شروع کنی.

دیلر: من فکر می کنم این دو اصطلاح، مبهم و چندپهلوی هستند. ما این واژه ها را به طرق گوناگونی استعمال می کنیم که گاهی باعث خلط مبحث و یا تشدید کشمکش یا نزاع بین این دو می شود. همانطور که می دانید، ایمان، دامنه ی وسیعی از باورهاست که قطعی و یقینی تلقی می شوند. ایمان یک طریقه ی باور آوردن است؛ بنابراین ما اینگونه می گوئیم که مثلا من به آن چیز از طریق ایمان باور پیدا کردم یا این باور را از طریق ایمان پذیرفتم. وقتی ایمان را اینگونه به کار بردیم، در حال گفتن چیزی شبیه این هستیم که هر چیزی که متعلق چنین باوری است ممکن است حقیقتاً مسخره به نظر برسد یا مطابق با شهود نباشد، شاید حتی این امر غیرعقلانی باشد اما من می خواهم آن را بپذیرم و آن را در هر صورت باور کنم. شاید این حاصل نوعی اعتماد است که منبع باور من را تشکیل می دهد. این تعریف ما را وسوسه می کند که گمان کنیم ایمان و عقل دو طریق متمایز در باور کردن امور هستند و بنابراین با یکدیگر در تضادند اما راه های زیاد دیگری برای کار بست مفهوم ایمان وجود دارد. ما بعضی اوقات واژه ی ایمان را تنها برای نشان دادن پیشفرض هایی که نمی توانیم با استدلال بدان ها متمسک شویم به کار می بریم. امروزه در سنت مسیحی

ایمان چطور شکل می گیرد یا اینکه آیا ایمان و عقل به یکدیگر مرتبند یا نه. این توصیف بیشتر با حقیقت ایمان منطبق است که آن را نوعی پیوند معنوی یا یک شیوه ی زیستن بدانیم.

کریسپ: اما یک واقعیت هم هست که ایمان و عقل در مقابل هم می ایستند. شما انسانهایی را می بینید که می گویند: خب شما چطور می توانید در حالیکه پیرو عقلمندان هستید ایمان داشته باشید؟ یا اینکه ایمان چگونه عقلانی می شود؟ آیا این دو در بعضی اوقات متعارض نیستند؟ من می پذیرم که در معنای ایمان و عقل ابهاماتی وجود دارد، اما آیا شما فکر می کنید که راهی وجود دارد که در آن ایمان، عقلانی باشد یا انسان عقلانی، مومن؟ چگونه این دو می توانند با هم خوبی در تعامل باشند؟

داگلاس: من در این مورد تنها دو مثال میزنم. اولی نظر ساموئل تیلور، که ایمان را نوعی «تعهد به خود» توصیف کرد، اما به معنای تعهد شخص به خدا. این راه جذابیست برای توضیح ایمان؛ شیوه ای که تنها در اصطلاح تعهد شخصی خلاصه شده است. مثال دیگری که میزنم نامه ای است از پولس که در آن ایمان، در مقابل عقل نیست بلکه در مقابل نحوه ی ادراک است چون ما مخلوقات محدودی هستیم و قوای ادراکی ما محدود است. من فکر می کنم هر دو تعریف شجاعانه هستند و به ما نمونه های جالبی می دهند از اینکه چگونه در باب ایمان و عقل به طریقه ی منحصر به فردی بیندیشیم؛ درست در مقابل تلقی بعضی از الهیدانان یا حتی خداناباوران جزم اندیش.

کریسپ: بنابراین ایمان چیزی است که به دلیل محدودیت عقل سر بیرون می آورد؟
دیلمر: من هم تمایل دارم که این دیدگاه را برگزینم،

بنابراین فکر می کنم این صحیح است که تقابل بین ایمان و ادراک است نه ایمان و عقل. این معنای ایمان یعنی روشنائی، عقل هم یک روشنائی است پس هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهیم به این دو به مثابه مفاهیمی که در تقابل یا تضاد هستند نگاه کنیم. مطابق این مفهوم، همه ی ما نوعی از ایمان و عقل را داریم. اما اگر شخصی نیازمند این باشد که دلیل یا تبیین و یا استدلالی برای ایمانش بیاورد و اگر هم بتواند استدلالی بیاورد، حقیقتاً در حال حمله به همه ی باورها از جمله باورهای اساسی و مهمی است که داریم. این می تواند کمی غیرعقلانی باشد اما مسلماً راهی وجود ندارد که شخصی استدلالی را با وجود قوای شناختاری سوال برانگیز خود ارائه کند. پس ارائه ی استدلال عقلی به آن مفهوم، می تواند غیرمنطقی باشد اما ما در باور به آن کاملاً عقلانی هستیم. عقل در اینجا تنها انسجام بخش است.

کریسپ: بنابراین همانگونه که جان لاک پیشنهاد داد، بهتر است به عقل به عنوان هدایتگر نگاه کنیم یا این دیدگاه بیشتر شبیه دیدگاه سنتی آنسلم است؟

آدامز: از این لحاظ من فکر میکنم ایمان، دو کلید برای فهم این موضوع به ما میدهد. اگر شما در یک رابطه با یک نفر باشید، شخصی می تواند از شما سوال کند که چرا به او اعتماد کردید؟ و آنگاه شما باید دلیلی بیاورید برای ایمانی که در شما نسبت به او وجود دارد. اما می دانید که ایمان درباره ی امور غیبی سخن می گوید؛ اینکه این امور چه هستند. این تنها گرایش گزاره ای شما نیست؛ این خداست و کلمات او که امور غیبی هستند. من درصدمم بگویم که چرا شما باید روی او حساب کنید. این همان علت اعتماد ابراهیم به شعله ی آتش است. این به خاطر آنست که خدا قابل اعتماد است.



داگلاس: تفکر آنسلم این چنین نبود اما آگوستین چنین دیدگاهی داشت و میگفت قلب های انسان ها تا زمانی که خدا را دریابند، بی قرارند. این یکی از ابعاد سنت کلام فلسفی است که معمولاً نادیده انگاشته می شود. این بخش مهمی از ریشه ی ایمان است که آگوستین در تلاش بود آن را بفهمد.

دیلس: به نظر من آنسلم چیز دیگری میگفت ولیکن اظهارات متکبرانه ای به او نسبت می دهند. این همان چیزی است که من باور دارم و ممکن است درباره رابطه عقل و دین صحیح و با اهمیت باشد. مطابق با این دیدگاه، باورهایی وجود دارند که مبنای باورهای دیگر ما بوده و بر آنها تاثیر می گذارند، آنها را شکل داده و ما را قادر می سازند تا به طرز عاقلانه ای با دنیای پیرامون خود درگیر شویم. در حقیقت این باورها در نسبت با واقعیتی که درگیرش هستیم مناسب و سودمند هستند و باعث می شود به نحو بهتر و عاقلانه تری با واقعیت ارتباط برقرار کنیم. پس این به نوعی نمایانگر وابستگی عقل به دین است.

آدامز: این خیلی مهم است که این پیشینی بودن ایمان در کلام فلسفی، بخشی از یک سوال است و آن اینکه کشف دلایل حذاب و عمیق برای اموری که باور می کنیم به چه شیوه انجام می شود. من فکر می کنم این ایده، سوالات شما را به سمتی هدایت می کند تا به پاسخ آنها برسید.

کریسپ: در ادبیات فلسفی جدید، در موضوع عقل و ایمان بحثی وجود دارد در باب اینکه ایمان همانند باورهای ما یک گرایش گزاره ای است. اما ما مردمی را می بینیم که پیشنهاد می دهند با ایمان به شیوه ای عمل گرایانه برخورد شود. شما چه نظری در این مورد دارید آقای داگلاس؟

داگلاس: من فکر میکنم دو راه برای مواجهه با چنین تبیینی وجود دارد. اگر صرفاً در مقام توصیف زندگی فعلی ایمانی باشیم، این می تواند یک رویکرد غنی باشد؛ یعنی اینکه چه چیزی در زندگی برای یک شخص خاص حقیقتاً در جریان است. اما در مقام توجیه باورهای ایمانی، این رویکرد کار نمی کند. برای اینکه این باورها نمونه هایی هستند که شالوده ی تفکر شما را میسازند، با اعمال خاصی درگیرتان می کند و می تواند باعث شود که شما باورهای خاصی را بپذیرید که پذیرفتنی نیستند، یا باورهایی را نفی کنید و آن ها را از اساس مورد ملاحظه قرار ندهید. بنابراین بستگی دارد به اینکه چگونه به آن نگاه می کنید. این تلقی به عنوان تبیینی که توصیفگر زندگی ایمانیست بسیار دقیق تر از هر تبیینی است که با داستانی در باب گزاره ها آغاز شود، اما از باب توجیه من مطمئن نیستم که رویکرد عمل گرایانه موثر واقع شود.



منبع:

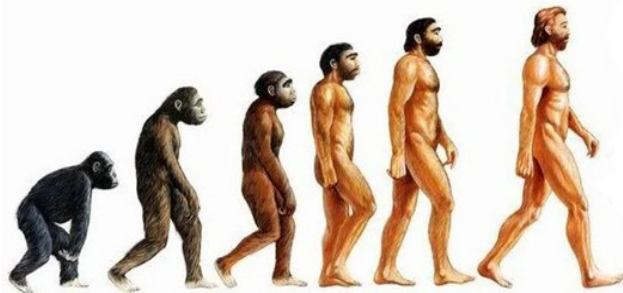
مقالات فلسفه و زیست‌شناسی: چگونه فرضیه‌های فلسفی مبدل به نظریات زیستی می‌شوند؟

مصاحبه فرضی با دکتر ریچارد داوکینز (با استناد به کتابهای او و منتقدینش)

مطهره جاویدی

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه

فنوتیپی موروثی است که طی زمان در جمعیت‌های افراد رخ می‌دهد. این ویژگی‌های فنوتیپی، که از نسلی به نسل بعد جابجا می‌شوند؛ صفات ساختاری، بیوشیمیایی و رفتاری را در انتخاب طبیعی تعیین می‌کنند.



معرفی اجمالی

ریچارد داوکینز: او متولد سال ۱۹۴۱ است. رفتار شناس و زیست‌شناس فرگشتی اهل بریتانیا است. او استاد بازنشسته درس «درک عمومی علم» در دانشگاه اکسفورد تا سال ۲۰۰۸ بود. او جزوه خداناباوران مشهور در جهان است و او به نقد دین و دین‌گرایی شهرت دارد. در ایران او را بیشتر از مناظراتی که پیرامون دین و خدا داشته است می‌شناسند و البته به عنوان یک خداناباور در مستند اخراج شده حضور داشت.

کتاب‌های مهم

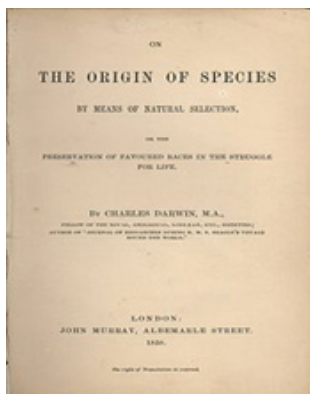
او کتاب‌های زیادی دارد ولی اهم آنها: ژن خود خواه (۱۹۷۶)، ساعت ساز نابینا (۱۹۸۶)، موبد شیطان (۲۰۰۳)، توهّم خدا (۲۰۰۶)، میل به شگفتی، دانشمند می‌سازد (۲۰۱۳)

– سلام دکتر داوکینز امیدوارم حالتون خوب باشه از اینکه پذیرفتید با من مصاحبه کنید خیلی ممنونم؟

دکتر داوکینز: سلام، ممنونم و امیدوارم تو از آن مسلمانان متعصب حوصله سر بر نباشی!

– منم امیدوارم مصاحبه خوبی بشه، برای اولین سوال به ما بگید فرگشت یعنی چه؟ دکتر داوکینز: فرگشت، دگرگونی در یک یا چند ویژگی

– لطفاً از تاریخچه نظریه فرگشت برامون بگید؟ دکتر داوکینز: همه میدونیم اولین بار این نظریه با کتاب منشا گونه‌های داروین که در سال ۱۸۵۹ به چاپ رسید، عنوان شد. داروین میگفت انتخاب طبیعی سیستمی است که جهان طبیعت بر اساس آن کار میکند، یعنی داروین به این پرداخت که انتخاب طبیعی در سطح ارگانیسم‌ها اتفاق می‌افتد.



انتخاب طبیعی در داروین یعنی تنها ارگانیسم‌هایی توانایی بقا در طبیعت را دارند، که بتوانند در قله سازگاری قرار گیرند. ارگانیسم یعنی مجموعه نوع جاننداری که از



خصوصیات ژنتیکی و ظاهری یکسانی برخوردار هستند. بعد از داروین لورنس میگفت، تمام تغییرات از اولین لحظه به وجود آمدن طبیعت تا به حال بر اساس سازگاری در سطح فرد و گروه به نفع سود برای گروه اتفاق افتاده. لورنس برای کشف این رابطه جایزه نوبل را گرفت. بعد از لورنس، جورج ویلیامز در سال ۱۹۶۶ با مشاهده گونه‌هایی که رفتار فداکارانه دارند به این نتیجه رسید که انتخاب طبیعی در سطح گروه‌ها اتفاق می‌افتد؛ یعنی گاهی دیده شده سود در سطح گروه، سازگاری در سطح ارگانیزم را به دنبال دارد.

رفتار فداکارانه که همیشه مورد بحث دانشمندان فرگشتی زیادی بوده مانند: رفتار زنبورهای سرباز که در خدمت ملکه کار می‌کنند، یعنی آنها برای بقای ملکه خود فعالیت انجام می‌دهند و نه برای شخص خود؛ چه بسا این رفتار باعث مرگ آنها بشود و یا میمون‌هایی که هنگام خطر، جیغ می‌زنند و بقیه گروه‌شان را از خبر آگاه می‌کنند، به ظاهر این خصوصیات تولید مثل و بقای ارگانیزم و فیتنس آن را پایین می‌آورد ولی نفع گروهی برای آنها دارد.

چیزی که باعث شد این نظریه ویلیامز مورد خدشه قرار بگیرد این بود که تغییرات در سطح گروه به زمان بسیار طولانی نیاز داشت، ولی ما می‌دیدیم که تغییرات در ارگانیزم‌ها سرعت بالایی دارد یعنی تقریباً همیشه اون‌ها رو از هر نسل به نسل دیگر مشاهده کرد.

سالها قبل ویلیام همیلتون تحقیقاتی پیرامون رفتار فداکارانه در فضای ژن‌ها انجام داده بود. او میگفت: برخی موجودات از راهکارهایی استفاده می‌کنند که باعث افزایش احتمال بقاء در خویشاوندان ژنتیکی خود می‌شود. به این نحوه انتخاب طبیعی، اصطلاحاً Kin selection گفته می‌شود. براساس قانون همیلتون، فراوانی این دسته از ژنها هنگامی افزایش میابد که rB کمتر از C باشد. در این معادله r احتمال خویشاوندی ژنتیکی B میزان افزایش نفع ژنتیکی در افراد خویشاوند در اثر آن عملکرد و C ارزش تکثیری فرد انجام‌دهنده آن عمل است.^۲

من در سال ۱۹۷۶ با استفاده از تحقیقات همیلتون کتاب ژن خودخواه را نوشتم. نظر من این است رقابت اصلی بین ارگانیزم‌ها نیست مبارزه واقعی بین ژنهاست. ارگانیزم‌ها صرفاً یکسری حامل هستند ژنها آنها را به وجود آوردند که در نهایت شرایط به نفع آنها تمام شود و ابزار تولید مثل ژنها باشد. فداکارها رفتار فداکارانه خود را متوجه خویشاوندان خود کنندژن فداکاری به خاطر شباهت ژنتیکی آنها با خویشاوندانشان به نسل بعد انتقال پیدا میکند و این باعث بقا و سازش ارگانیزم آنها می‌شود.^۳ به طور کلی می‌توان گفت امروزه نظریه ترکیبی که شامل نظریه تکامل و ژنتیک می‌شود پذیرفته‌ترین و کارآمدترین نظریه برای توضیح رفتار طبیعت زنده است.^۴

- چرا نوع فداکار در همه انواع موجودات نیستند و در تاریخ علم موجودات متفاوت مثل هم عمل نکردند و چی شد که فلان گروه رفتار فداکارانه از خودش نشون میده و در دیگر گروه‌ها چنین نمیکنه. چه چیزی این رفتارها را در گونه‌های خاصی به وجود آورده و توجیه میکنه، چون در برخی گونه‌های جاندار برای برای بقای خودشان حتی فرزندان خودشان را می‌خورند و در گونه‌ای دیگر خودشان را برای دیگر اعضای گروه‌شان فدا می‌کنند؟

۱. درسگفتار دکتر کیوان الستی (دکترای فلسفه علم) با عنوان انتخاب طبیعی در سطوح مختلف در کنفرانس نظریه تکامل از علم تا فلسفه. شهریور ۱۳۹۳، ۳، danet.ir
۲. مقاله از خودگذشتگی تکاملی در «سایه» خودخواهی تکاملی، حسن میاننداری، مجله پژوهش‌های جانوری، دوره ۲۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، صفحه ۲۰۱-۲۱۷.
۳. درسگفتار دکتر کیوان الستی (دکترای فلسفه علم) با عنوان انتخاب طبیعی در سطوح مختلف در کنفرانس نظریه تکامل از علم تا فلسفه. شهریور ۱۳۹۳، ۳، danet.ir
۴. درسگفتار دکتر علیرضا ساری (هیئت علمی زیست‌شناسی دانشگاه تهران) با عنوان تکامل و ژنتیک نظریه ترکیبی در کنفرانس نظریه تکامل از علم تا فلسفه. شهریور ۱۳۹۳، ۳، danet.ir

دکتر داوکینز: ببینید ما دو نوع انتخاب طبیعی داریم یکی از آنها به نفع خود خواه ها و یکی به نفع فداکار ها، گاهی زود به نفع خود خواه ها یعنی کسانی که برای بقای شما از دیگران می گذرد اتفاق میافته نگاهی به نفع فداکار ها. هردوی آنها یک انتخاب طبیعی هستند یعنی انتخاب طبیعی که سود را در بر دارد. جورج پرایس در ۱۹۷۰، نشان داد که انتخاب خویشاوند را می توان موردی خاص از انتخاب گروه شمرد. ^۵ فرمول پرایس برای تکامل از خودگذشتگی این است.

$$\Delta P = \text{aven} \langle \Delta p \rangle + \text{covn} (s, p) / \text{aven } s$$


بخش کوچکی از نظریه تکامل است. ولی اون چیزی که ما به عنوان نظریه تکامل می شناسیم یک نظریه سه بخشی شامل مبدا حیات و روش برخورد طبیعت در سازگاری و بقا و تبیین قبل از حیات است. لطفاً برای ما در مورد مبدا حیات و اینکه چگونه حیات به وضع کنونی خودش رسیده توضیح بدهید؟

دکتر داوکینز: سوال خوب و به جایی بود درسته توضیحاتی که من دادند تنها توضیح وضعیت حیات و نحوه ی سازش پیدا کردن جانداران مختلف در مجموعه طبیعت بود در مورد نوع حیات و اینکه چگونه به وضع کنونی رسیده توضیحاتی بدم باید صحبت های خود را به دو بخش تقسیم کنم بخشی که شامل تاریخ طبیعت فسیل ها می شود و بخشی که شامل بررسی ژنوم داده های کشف شده است.

در مورد بخش اول یعنی فسیل ها باید بگم که ما از نمونه های اولیه ای که در طول تاریخ حیات به وجود آمدن فسیل در دست داریم و همینطور در مورد تکامل یافته هاشون که خیلی شبیه به چیزی هستند که امروزه در حیات می بینیم ولی متأسفانه ما در بخش گونه های میانی کمبود شواهد فسیلی داریم. در مورد بخش دوم میتونم با اطمینان بگم علم امروز با بررسی رفتار جانداران مختلف در تاریخ توضیح کامل در مورد روند تکامل طبیعت به ما داده است و با توجه به تحقیقات انجام شده به ما اثبات می کند که تمام جانداران روی زمین از یک مبدا به وجود آمده اند. ^۸

برای مثال سریع دویدن چه نسبتی با تولید مثل گورخرها دارد؟ اگر رفتار سریع دویدن به بقا و تولید مثل گورخرها کمک بکنه این کواریانس نتیجه مثبت خواهد داشت و اگر کمکی به مقاومت تولید مثل می کنند و خواهند داشت، این دقیقاً همان چیزی است که گاهی به نفع خود خواه و گاهی به نفع فداکارها تمام میشه. اگر کواریانس مثبت در خود خواه های اتفاق بیفته گروه هم به سمت آن حرکت خواهد کرد ولی اگر کواریانس مثبت در فداکارها اتفاق بیافته سازش پیدا می کند. ^۷

لطفاً در مورد این بخش دوم بیشتر توضیح بدید اینکه چطوری بر اساس چیزی که الان هست شما به مبدا واحد موجودات پی می برید؟ چگونه انتخاب طبیعی میتواند فراوانی گونه های خاص را در دوره های زمین شناسی توجیح کند؟ مثلاً: چگونه انتخاب طبیعی به سمتی رفت که در برحه ای اکثر موجودات غول پیکر پدید آمدند و در برحه ای دیگر کاملاً نابود شدند و بعد از تقریباً سکون طبیعت در برخی دوره ها، فراوانی در دوره های بعدی اش پدید آمد؟ و چگونه دوره های به شدت متفاوت زمین شناسی اتفاق افتادند؟

ممنونم دکتر داوکینز، من فکر می کنم توضیحاتی که شما دادید فقط در مورد یک

۵. G. R. Price. 1970. «Selection and covariance.» Nature 277: 520-1.

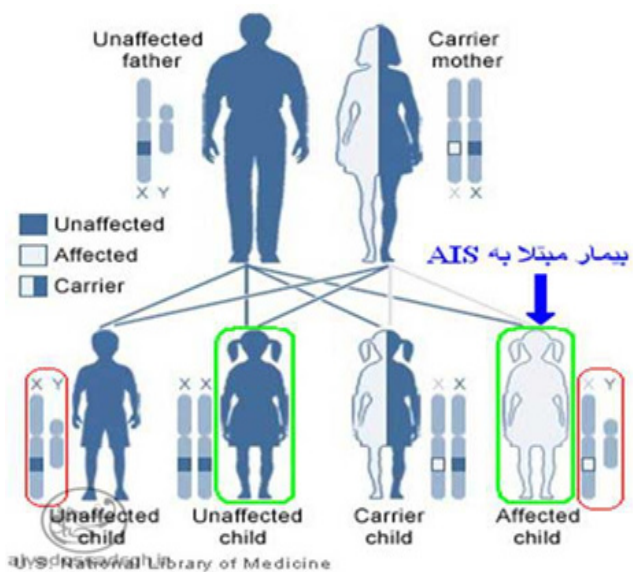
۶. G. C. Williams. 1966. Adaptation and Natural Selection: A Critique of Some Current Evolutionary Thought. Princeton University Press.

۷. درسگفتار دکتر کیوان الستی (دکترای فلسفه علم) با عنوان انتخاب طبیعی در سطوح مختلف در کنفرانس نظریه تکامل از علم تا فلسفه. شهریور ۱۳۹۳، ۳، danet.ir

۸. درسگفتار دکتر علیرضا ساری (هیئت علمی زیست شناسی دانشگاه تهران) با عنوان تکامل و ژنتیک نظریه ترکیبی در کنفرانس نظریه تکامل از علم تا فلسفه. شهریور ۱۳۹۳، ۳، danet.ir

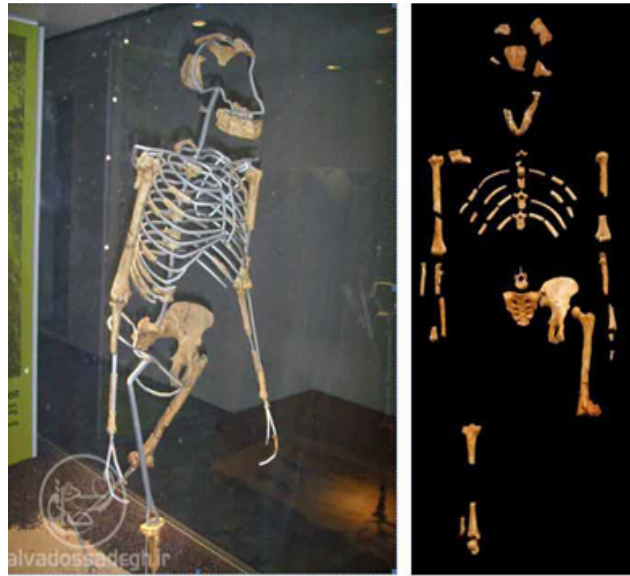
میشود که تا چند وقت پیش فکر می کردیم که آنها عقیم هستند ولی در چند سال اخیر آنها یکبار فرزنددار شدند و تاکنون که حاصل آمیزش نوع بیر و شیر هست و یک بار در تاریخ باردار شده است و این نشان میدهد که موجودات مختلف میتونن با هم آمیزش داشته باشند و تولید مثل کنند.

- این سوال برای من پیش میاد که اصلاً متوجه نمیشم ، در بخش اول که فسیل ها را نام بردید و هم در بخش دوم که برای من مثال های از جانداران مختلف جدید زدید، تنها نشان میدهد که این انتخاب طبیعی الان دارد اتفاق میافتد و اینها به معنای وجود یک مبدا واحد نیستند از نظر من در این بخش باید بگویم زیست شناسان چون از کشف بزرگ داروین متحیر شدند ، با خوش باوری تمام به خیالبافی خود درباره بخشهای غیر علمی ان تن دادند و البته چیزهایی وجود دارند که شما به آن دقت نکردید. برای مثال انسانی که بیماری عدم حساسیت آندروژن دارد (AIS) این بیماری باعث میشود ظاهری زنانه و ژنتیک مردانه داشته باشند) ^۹

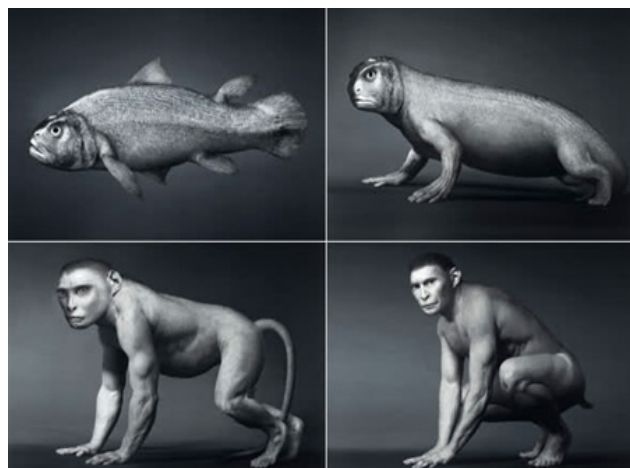


اگر فسیل هایی بعد از قرنها از این انسان پیدا بشود، شما حتما نتیجه خواهید گرفت که این انتخاب طبیعی است و ما از ماده واحد پدید آمدیم که قبلا زن و مرد یکی بودند و اگر در ۱۰۰ قرن آینده و یا حتی خیلی دورتر انسانی با بیماری پاژه استخوان پیدا بشه (بیماری که موجب بروز تغییرات شدید اسکلتی در انسان و جانور ها بعد از بلوغ شان میشه)

دکتر داوکینز: بین عوامل موثر در تکامل ساختار ژنتیکی رفتار و ترکیب گونهای و رسیدن این گونه ها به قله سازگاری این عوامل هر جا که باشند، حتما انتخاب طبیعی اتفاق میافتد. من میتونم مثال های مختلفی از جانداران و انسان برایت بزنم که بر اثر آن چنین نتایجی گرفته میشود و اینکه فراوانی ها توسط سازش یافتن با وضعیت زمین توجیح میشوند. برای مثال در مورد انسان ما فسیلی داریم که به نام لوسی معروف است.

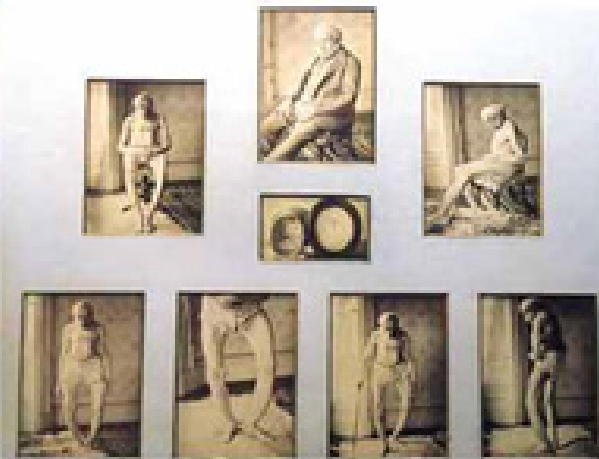
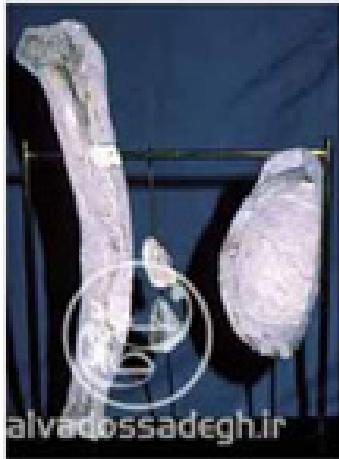


این فسیل نشان میدهد که ساختار استخوانی جمجمه انسان ها در گذشته کاملاً شبیه گوریل ها است، و یا مثل برخی اشخاص که برایش تشخیص سرطان یا چیزی شبیه تومر می دهند و وقتی عمل جراحی میشود، یک استخوان در بافتهای بدن پیدا می کنند که متعلق به او نیست و باید گفت که این جا مانده از اجداد ماهی ماست.



در مورد جانداران سازه های متفاوتی وجود دارد که ما را به حقیقت می رساند، مثلاً خرچنگی در سواحل زندگی میکند که وقتی پایش کنده میشود به جای آن قسمت دیگری از بدن رشد میکنه مثلاً به جای دست، پا و یا به جای پا ، چشم در میآید. مثال های دیگری هم هست مثل آمیزش الاغ با اسب که حاصل قاطر

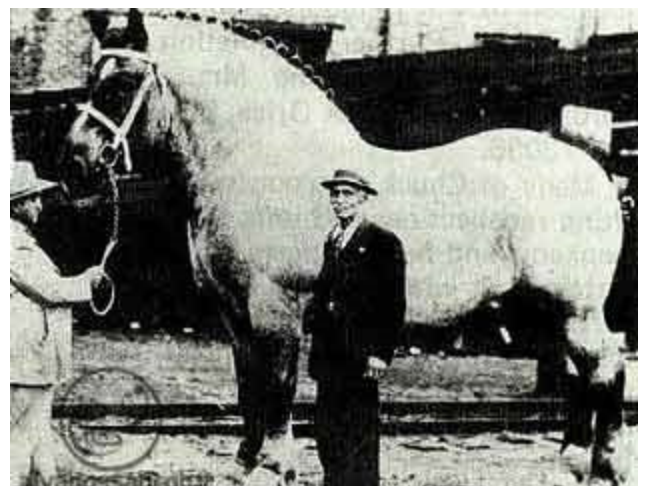
۹ . <https://emedicine.medscape.com/article/924996-overview>



شما دانشمندان داروینی خواهید گفت که اینها همون گونه های میانی هستندولی من اینجا نشستم و میدانم که انها انسان اند، انسان هایی که بیماری ژنتیکی دارند نه یک حیوان یا گونه میانی.

برایم عجیب است چون ما این بیماری ها را از خود علوم تجربی اموختیم ولی نوعی ساده لوحی در زیست شناسی میبینم که دلش نمیخواهد بپذیرد فرگشت در این زمینه نواقص بسیاری دارد. این بیماری ها در گونه های حیوانی هم دیده می شود. یا مثلا اگر فسیل یک انسانی که مشکل ژنتیکی غولپیکری (ژیگانتیسم) ۱۰ دارد را پیدا کنید خواهید گفت که این گونه میانی ما با گوریل است.

یا کسی را پیدا کنید که بیماری آکرومگالی یا درشت پایانگی داشته باشد (که بعد از بلوغ در دست و پاها و احشای صورت اتفاق میافتد و بدنش رو درشت و بزرگ میکند) شما خواهید گفت که این گونه میانی است. آره خودشه!!! و آن را دلیل بر درستی پیش بینی های داروین در این بخش می دانید.^{۱۱}



۱۰ . <http://emedicine.medscape.com/article/334607-overview> و Douglas R. Mader MS DVM. Reptile Medicine and Surgery. 2nd Ed. Saunders; 2005. P 908-909

۱۱ . <http://emedicine.medscape.com/article/925446-overview> و Greco DS: Feline acromegaly. Top Companion Anim Med. 2012 Feb;27(1): 3135-.



یا مثلاً انسانی که چند تا انگشت بیشتر یا کمتر داشته باشه



و یا انسانهایی با ناهنجاری های اسکلتی سر مثلثی یا سر قایقی یا ناهنجاری هیدروسفالی و میکروسفالی داشته باشد، که همه اینها در انسان و حیوان مشترک هستند، شما خواهید گفت که این گونه های میانی است ولی من اینجا نشستم و میدانم اینها انسان هستند و می دانم که با پیدا کردن شواهد کوچیک و ذره ای که توجیح علمی در پزشکی دارند نمیتوان فرضیه را تبدیل به نظریه کامل کرد. شواهد فسیلی و آزمایشگاهی تنها کارآمدی کافی برای توضیح طبیعت را در بخش بقای انواع و نحوه سازش دارند و من با اینها موافقم ولی مبدا واحد تنها یک فرضیه است.



دکتر داو کینز: قسمتی از حرف‌های که در مورد بیماری زدی درسته ما همین الان هم بیماریهای ژنتیکی زیادی داریم ولی نظریه تکامل نظریه اثبات شده است مخصوصاً الان که به عنوان نظریه ترکیبی شناخته میشه و خیلی کارآمد می‌تونه تمام پیچیدگی‌ها را توضیح بده. درسته ما درباره مبدا می‌گوییم نمیدانیم ولی مطمئن هر مبدایی باشد، خدا نیست.

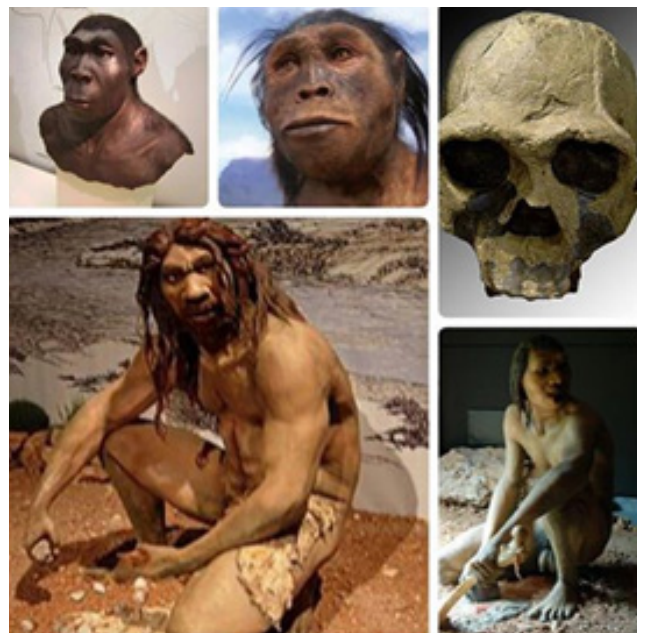
ولی بیشتر فکر می‌کنم این یک تعصب و نژادپرستی زیستی است. یعنی شما چیزی که می‌یابید بدون اینکه با استفاده از عقل آن را تحلیل و بررسی کنید و بعد حکم به نظریه شدنش بدید، سعی می‌کنید همه چیز را در الگوی داروینی جا بدید و با هر مخالف به‌طور سختی مبارزه می‌کنید!!!! می‌خواهم کمی راحت‌تر حرف بزنم و بگم نظریه تکامل در این بخش یک فرضیه است که چون دلایل و شواهد کافی برای اثبات آن وجود ندارد و شما سعی می‌کنید این حفره‌ها را توسط تخیل بالا و مغالطه زیستی پوشانید. من ترجیح میدم آن نظریاتی را بپذیرم که پزشکی بارها و بارها به ما آموخته است و ما می‌توانیم هر آن چیزی که پیدا می‌کنیم میتونیم در این جا بدیم پس من نیازی نمی‌بینم که توضیحاتی که در مورد جانداران دادید رو به وجود گونه‌های میانی نسبت بدهم. نظریه تکامل فقط حق دارد در باب چیزهایی که با شواهد کافی به دست آورده است سخن بگوید. من جوان قرن ۲۱ هستم که همه چیز را با دلیل می‌پذیرم.

و حتی دانشمندانی هستند که مخالف شما هستند:

طبیعی‌دان معروف «دوکاترورواژ» در مورد انسان این نظر را دارد که نه فقط انسان قدیم با انسان معاصر فرقی ندارد بلکه نواقص انسان کنونی از انسان قدیم بیشتر است.^{۱۲}

جان کلوند کوثرن ریاضیدان و شیمیدان می‌گوید: ماده نمی‌تواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند. عمل آفرینش ناچار باید به وسیله عاملی غیرمادی صورت گرفته باشد.^{۱۳} برگسون (۱۸۵۹ - ۱۹۴۱) فیلسوف مشهور فرانسوی و برنده جایزه نوبل: تطور حیات بر این صورتهای زشتی که داروین و اسپنسر کشیده‌اند ممکن نیست.

رونالد هانری پورتر عالم فیزیک و ریاضی می‌گوید: در علم فیزیک به سوالاتی می‌توان پاسخ داد که اول آنها لفظ «چگونه» باشد. و به اغلب سوالاتی که در اول آنها لفظ «چرا» باشد. علم فیزیک نمی‌تواند جواب بدهد؛ مثلاً جواب سؤال «چگونه دو جسم همدیگر را جذب می‌کنند؟» را قانون جاذبه نیوتن به خوبی داده ولی جواب سؤال «چرا دو جسم همدیگر را جذب می‌کنند؟» داده نشده است، حتی جواب بسیاری از سوالاتی که با «چگونه» شروع می‌شود، احتمالی و تقریبی است.^{۱۴} حال دوست دارم توضیح شما را بشنوم؟



مدل تکامل یافتن انسان

۱۲. در کتاب علی‌اطلال المذهب المادی، ج ۱، ص ۸۸

۱۳. اثبات وجود خدا، جان کلور، مترجم: احمد ارام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم: ۱۳۹۲، ص ۴۴

۱۴. اثبات وجود خدا، جان کلور، مترجم: احمد ارام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم: ۱۳۹۲، ص ۴۶ و ۴۷

دکتر داوکینز: خانم جوان من واقعا نمیدونم چه جوری باید شماره قانع بکنم، نشانه های زیستی زیادی را برای شما نام برده و حتی فرمودید نام بردند که میتونستی انتخاب طبیعی را توضیح بده ولی نمی دونم چرا شما را نمی پذیرید!

- من انتخاب طبیعی را می پذیرم ولی آن قسمتی را نمی فهمم که چرا همه ما حتما باید از واحد باشیم چون شما راه حل دیگری نداریم من ترجیح میدم این بخش نظریه تکامل را به عنوان فرضیه بپذیرم و در کنار فرضیه طرح هوشمند قرار دهم. فکر کنم بهتر باشد سراغ سوال بعدی برم. می خواهم از این به بعد از شما در مورد نوشته هاتون در کتاب توهم خدا پرسیم. برای اولین سوال اینکه شما ۵ استدلالی را که اکویناس در قرن ۱۳ برای وجود خدا آورده بود رد کردید و برهان های مختلفی را بررسی کردید، دوست دارم نحوه بررسی شما رو بدونم و اینکه چه جوری از آنها نتیجه گیری می کنید که خداوند فقط یک توهم است؟

دکتر داوکینز: ۵ استدلالی که اکویناس در قرن ۱۳ برای وجود خدا آورد بر پایه دور باطل قرار گرفته است. مثلا برهان غایت شناسی یا صنع آن که هنوز رایج است به وسیله نظریه فرگشت داروین سالهاست که شکستخورده است. (داوکینز، توهم خدا، ۲۰۰۶، ص ۷۹) و برهان هستیشناسی آنسلم مغالطه آمیز و تنها بازی با کلمات است. (داوکینز-۲۰۰۶-ص ۸۱) راسل هم برهان هستی شناسی را نمی پذیرد. به نظر من تجربه دینی هم توهم و تخیل حاصل از شبیه سازی های مغز انسان است. همه ی این برهان ها و صحبت کردن از تجربه دینی بی اعتبار است. (داوکینز -۲۰۰۶-ص ۸۸)

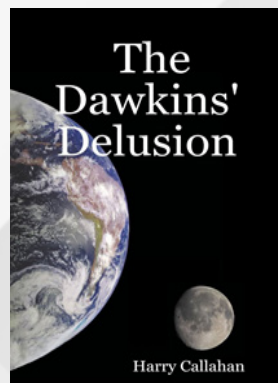
- به نظر دکتر مک گراث، شما یک مدل تفکر پوزیتیویستی دارید و میخواهید خدا را هم به آزمایشگاه ببرید او در کتاب توهم داوکینز می گوید ما نمی توانیم وجود خدا را همچون فرضیه های علمی مورد آزمایش قرار دهیم به روش تجربی قابل حل و فصل نیستند. (مک گراث -کتاب توهم داوکینز -۲۰۰۷- ص ۲۵)

اکویناس در براهین خود «جهان آینه خلقت» را راه پیش فرض خود قرار داد تا بتواند باور به خدا را تقویت کند و نه اینکه آن را اثبات کنند.

- دکتر مک گراث خود اذعان می دارد که انتقادات شما به برهان نظم ویلیام پیلی بسیار تخصصی است و کتاب شما شامل عالی ترین انتقادات درباره این برهان است، ولی می گوید این برهان تنها برای تقویت باور به خداوند و نه اثبات خداوند آنگونه که پیلی به آن پرداخته است. (مک گراث -کتاب توهم داوکینز -۲۰۰۷- ص ۲۶) چون شما مبنای معقولیت را اثبات علمی و نظری میدانید، ایمان و امری نامعقول قلمداد میکنید ولی بسیاری از باورهای ما، با موجود معقول بودن دارای اثبات نظری نیستند و این نباید موجب رها کردن و احمقانه خواندن آنها شود. این همان چیزی است که فیلسوفان علم بدان تصریح کرده اند و نظریه فرگشت از آن استثنا نیست زیرا قطعی و حتمی نبوده و تنها با توجه به برخی شواهد موجود بهترین تبیین را برای عملکرد طبیعت کنونی گفته است و معلوم نیست در آینده با کشف های جدید هم مقبول باشد. (مک گراث -کتاب توهم داوکینز -۲۰۰۷- ص ۲۶)

دکتر داوکینز: بر اساس برهان بوئینگ ۷۴۷ وجود امور پیچیده نمی تواند حاصل تصادف باشد و تصادفی تلقی کردن وجود پیچیده مساوی با قبول ساخته شدن تصادفی هواپیمای بزرگ همچنین بوئینگ ۷۴۷ از آهن قراضه های داخل انبار است. خلقت گرایان از این برهان برای اثبات وجود خالق هدفمند استفاده می کنند ولی من میگویم، حتی با رد کردن تصادف نمیتوان به چنین نتیجه ای رسید زیرا انتخاب طبیعی قادر به ایجاد جزوه استوارترین و پاسخ ناپذیر ترین براهین و بهترین و متقاعد کننده ترین دلیل برای باور نداشتن به خداست. برای تبیین وجود این جهان سه فرض وجود دارد: اولی تصادف، دومی انتخاب طبیعی و سومی خالق هوشمند. با رد کردن تصادف تنها ۲ فرض باقی خواهد ماند. البته تنها تا زمان هیوم چون از هیوم به بعد اندیشمندان باور براهین خداوند وارد شکاکیت میشدند ولی نمیتوانستند از آن خارج شود ولی با آمدن داروین و اثبات نظریه فرگشت دیگر جایی برای شک نمی ماند و با رد کردن تصادف و خالق و هوشمند این انتخاب طبیعی که باور تام خواهد یافت. (داوکینز -۲۰۰۶- ص ۶)

- آقای داوکینز، آیا انتخاب طبیعی همانطور



- من عاشق این دو جمله آخر شما شدم و از اون حتماً استفاده خواهم کرد ممنونم.

دکتر داوکینز: بگذار حرفم رو ادامه بدم با در نظر گرفتن این دو فرض به این نتیجه می رسید که خدا نیز باید حاصل یک فرایند تکامل داروینی باشد. چون تنها یک هوش آفریننده به اندازه کافی پیچیده میتواند محصول یک فرایند پیوسته تکامل تدریجی باشد، چون تمام هوش های آفریننده در امروز حاصل همین تکامل هستند. ناگزیر وجود آنها مقدم بر وجود جهان نیست. لذا نمیتوان مسئول طراحی جهان راه خداوند دانست به این معنا که خدا یک پندار مهلک است. (داوکینز-۱۹۸۷-ص ۳۱) اگر ما اجازه داشته باشیم وجود خداوند را به عنوان پیش فرض مسلم بپذیریم بدون ارائه توضیحی، بنابراین به همان صورت به راحتی میتوانیم وجود حیات را هم مسلم بشماریم و این یعنی پیامد خداباوری تعطیل علوم خواهد بود. (داوکینز-۱۹۸۷-ص ۳۱۷)

- به نظرم اینجا دوباره یک مغالطه زیبا رخ داد، دکتر مک گراث مثل شما فکر نمیکنند، ایشان معتقدند پیچیده بودن دلیل برای عدم وجود نیست. شما با تکیه بر پرسش معروف خدا را چه کسی آفریده است، به انکار وجود او می پردازید، در صورتی که خودتان برای این سوال در نظریه فرگشت پاسخی ندارید. بارها از شما شنیده ایم که گفته اید نمی دانید جهان از کجا به وجود آمده است یعنی همان سلول همتاسازی اولیه از کجا آمده است (صحبتهای دکتر داوکینز در مستند اخراج شده) به نظرم در این قسمت نظریه فرگشت با نظریه خداباوری در یک سطح هستند. بهترین های آنها را فرضیه بدائیم و برای اثبات یکی از آنها تلاش کنیم؟ اینکه ما نمی توانیم خداوند را تبیین کنیم آیا نشانه نبود رفتارهای کهکشانی و یا برخی موجودات را هم نمی توانیم تبیین کنیم پس آنها هم وجود ندارند. مثل اینکه یک مورچه نتواند بزرگی یک فیل را در نظر بیاورند و ان را انکار کند!!

دکتر داوکینز: خداوند بر فرض وجود باید موجود بسیار پیچیده ای باشد و ما برای توضیح وجود به بی نهایت توضیح نیاز داریم و اینگونه به سیر بی پایان تبیین ها گرفتار میشویم که بیرون رفتن از ان غیر ممکن است.

که در قبل به آن اشاره کردم در تمام سطوح نشانه از منشاء واحد تمامی موجودات است؟ این چیزی است که تنها شواهد جزئی برای ان وجود دارد، نمیتوان به قطع گفت که تنها نشانه نظریه فرگشت است. من خوشحالم که شما تصادف را رد کردید چون بزرگترین مشکل این نظریه همین تصادفی انگاشتن پیشرفت طبیعت است با آنکه در ظاهر هیچ سنخیتی بین طبیعت و پیچیدگی آن با تصادفی بودن وجود ندارد. انتخاب طبیعی را با خودش ضرورت را به همراه میآورد یعنی اینکه ما محکوم به انتخاب طبیعی هستیم؟ علم به ما آموخته است که یک نظریه کاملاً علمی هنگامی از فرضیه بودن خارج می شود که شواهدی داشته باشد؟ و چرا نظریه تکامل که تنها تبیین چگونگی عمل کردن جهان طبیعت است، با خداباوری منافات دارد؟

دکتر داوکینز: فرض خدا در تمام صورتهای خودش غیرضروری است و قوانین احتمالات هم تقریباً با طولانی فرضیه را نشان دادند (داوکینز ۲۰۰۶-ص ۵۱) یک قضیه منفصله وجود دارد که این جهان رایا باید حاصل خدای فراطبیعی دانست و یا فرگشت تدریجی و معتقدم که این دو فرضیه تقریباً آشتی ناپذیر است. غیر تکامل هیچ فرضیه نمیتواند وجود موجوداتی را تبیین کند که ایجاد شان بدون تکامل ناممکن مینماید و چنانکه نشان خواهیم داد نتیجه این استدلال فرضیه وجود خدا را فرو می ریزد (داوکینز-۲۰۰۶-ص ۷۴) البته باید توجه داشت که نظریه فرگشت تنها با منحصر به بخش موجودات زنده جهان است و در ارائه تبیین برای موجودات بی جان مادی ناتوان است چه برسد به تبیین روشنگرانه در باب هستی عوالم کیهانی!! (داوکینز-۲۰۰۶-ص ۱۱۴) مباحث زیستی نظریه فرگشت آنقدر پیچیده ترکیب و تجزیه شده است که کار را هر روز سخت و سخت می کند. شناسی مدرن با یک پارادوکس روبرو است، پارادوکس تفکر حیات. اینکه ما حتی نمیدانیم حیات چیست و با این حال چگونه می توانیم آن را شناسایی کنیم میتوانیم امیدوار باشیم که با تحقیقات علمی بتوانیم تبیین درستی از طبیعت ارائه دهیم. ^{۱۵} مهمترین اشکال شما در وجود خدا بر مبنای پیچیدگی وجود خداوند شکل گرفته است در نظام فکری شما حتی اگر خدایی وجود داشته باشد باید بی نهایت پیچیده باشد، زیرا تنها با فرض چنین موجودی است که می توان همه پیچیدگی های هماهنگ جهان را چه به صورت آبی و یا به صورت تکاملی هدایت کرد. (داوکینز-۱۹۸۷-ص ۳۱۷)

- دکتر مک گراث معتقدند نظریه همه چیز (Theory of Everything) دانشمندان می کوشند با ارائه این نظریه که بزرگترین مسئله فیزیک نوین است هر چیزی را توضیح دهند، در این وزن و قدرتی داشت، دانشمندان چنین تلاش گسترده‌ای نمی کردند و در همان آغاز بنیاد کارشان با طرح مسئله «هر نیبیین کننده‌ای نیاز به تبیین دارد» همه کارشان فرو میریخت. حتی اگر در آینده این نظریه باطل شود باز هم نیبیین ناپذیر بودن یک نیبیین گر از لحاظ منطقی و ادراکی ناسازگاری ندارد. چرا باید هر چیزی که پیچیده است نا محتمل باشد، اگر چنین بود نظریات بزرگی مثل کوانتوم و یا نظریه همه چیز و یا خود نظریه فرگشت که بسیار پیچیده تر از نظریات دیگر هستند از همان آغاز نامحتمل بودند. پس سعی بودن چیزی از نظر ما دلیل موجود بودن او نیست پس باید سخن احتمال بودن خدا را کنار بگذاریم و سخن از بود یا نبود او بگوییم. (مک گراث-۲۰۰۷-ص ۲۸) حداقل باید بپذیریم که این دو فرضیه‌هایی هستند که باید درباره آنها تحقیق شود.

دکتر داوکینز: خداباوری بر پایه سوء استفاده از رخنه های علمی ترتیب یافته است که به آن «الهیات شکاف» گفته می شود. اینگونه از خداباوری برداشت می کنم که فعل خدا معطوف به رخنه‌هایی از جهان طبیعت است که تاکنون علم از پاسخ به چرایی وجود آنها ناتوان بوده است و باید نام چنین خدایی را خدای رخنه پوش گذاشت. علم تنها تبیین گر جهان طبیعت است و درست است که علم تجربی اکنون از توضیح برخی وقایع ناتواند ولی این عجز مقطعی خواهد بود. اینکه ما بخواهیم طراحی هوشمند را با اعلام رخنه های علمی اثبات کنیم اساساً شیوه غیرعلمی و نمونه خاصی از نتیجه گیری بر پایه جهل فعلی است. (داوکینز-۲۰۰۶-ص ۱۲۰) اگر کسی با وجود نظریه تکامل بخواهد به خدا معتقد باشد در واقع به خدای رخنه پوش و الهیات شکاف روی آورده است الهیاتی که هر روز با کمتر شدن حفره های علمی، کوچکتر و حقیرتر می شود. (داوکینز-۲۰۰۶-ص ۱۱۵)

- ما هم به خدای رخنه پوش معتقد نیستیم. الهیات شکاف به رویکردی مسیحی باز میگردد که در اثر مدرنیسم قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی با نام خدای رخنه پوش بر سر زبان ها افتاد. ویلیام پیلی در کتاب الهیات طبیعی خود می گویند: برای فهم علمی شکافها، ما به خدا نیازمندیم. ولی دکتر مک گراث

الهیات شکاف را رویکردی نابخردانه می داند که در قرن ۲۰ رها شده است. میگویند تعمیم دادن الهیات شکاف به تمام الهی دانان و دینداران کاری اشتباه است. او به شما انتقاد میکند که میکوشید به دانشمندان القا کنید همه ادیان به نوعی می‌خواهند دانشمندان را از کشف علمی بازدارد «داوکینز-۲۰۰۶-ص ۱۲۶: یکی از اثرات حقیقتاً مخرب دین این است که تعلیم می‌دهد باید از جهل خود خرسند» ممنونم دکتر داوکینز از فرصتی که به من دادید.

نقد و بررسی

۱- علی رغم نادرستی الهیات شکاف نباید غفلت کرد که علوم انسانی در قرن حاضر را اثبات کرده که فهم انسانها از واقعیت به محدودیتهای انکارناپذیری از واقعیت خواهد انجامید به همین خاطر علوم انسانی به سمتی میرود که همه چیز را سوژکتیو بکند.

۲- این جمله خود شماست: فیزیک مدرن به ما می آموزد که حقایق بیش از آن چیزی که ما می بینیم یا بیش از آن چیزی که به ذهن ما می آید... (داوکینز-۲۰۰۳-ص ۱۹)

۳- با توجه به صحبت‌هایی که در زمینه ناکارآمدی نظریه فرگشت در دو بخش توضیح چگونگی مبدل شدن مبدا واحد حیات به حیات کنونی (عدم کافی بودن توضیح مطلق در باب ژن ها بدون داشتن شواهد علمی- بلکه فرگشت تنها نشان دهنده ساخت ژنوم های هماهنگ و سازشگر توسط نسلهای بعدی است) اینکه این حیات را چه کسی یا چه چیزی به وجود آورده است و یا چگونه به وجود آمده است «نمی دانم بزرگ» چگونه باید باور کرد فرگشت در این دو زمینه یک نظریه است و نه یک فرضیه.

۴- ریچارد سویین برن (فیلسوفی از دانشگاه آکسفورد): قابلیت و صلاحیت علمی در تبیین خودش نیاز به تبیین و توضیح دارد و اینکه مقتصدانه ترین و قابل اطمینان ترین تعبیر از این قابلیت و صلاحیت تبیینی، در پیش فرض خدای آفریننده نهفته است. وی در نظریه اش می گوید: فهم پذیری این عالم خود نیازمند تبیین است و اینکه عالم به خدا اشاره دارد، نشان از رخنه و نقصانی در فهم ما نیست. دکتر مک گراث رویکرد سویین برن را در خور ستایش و ترغیب کننده ی پژوهش های علمی میدانند و نه مانعی برای آن (گراث-۲۰۰۷-ص ۳۱)

۵- مذهب تشیع می گوید قرار بر این نیست که خداوند رخنه های علم را ببوشاند. علم همیشه برای توضیح طبیعت جزو بهترین راه ها است و هیچ گاه این مذهب به دنبال بستن راه علوم طبیعی نبوده است. وقتی ما از ادات نظریه های سخن میگوییم بدین معنا

نیست که میخواهیم خداوند را به علم قالب کنیم بلکه میگوییم، فرضیه طرح هوشمند در کنار فرضیه شرکت باید مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد و تنها علم معقول علم تجربی نیست بلکه علم تجربی بدون استفاده از مفاهیم عقلی همیشه کم خواهد داشت.

۶- همانقدر که علوم تجربی مختلف حق اظهار نظر در مورد چیزهایی که حیطة خاص آنها نیست را ندارند، بهتر است پذیرند که هنگام بحث علمی نباید پا را فراتر از خودشان بگذارند. مثلاً دکتر داوکینز و یا استیون هاوکینگ وقتی غرق در علم خود شدند، فراموش کردند چیزهای خارج از علم آنها هم وجود دارد و دچار مغالطه علمی شدند. هنگامی که درباره خداوند اظهار نظر میکنند صحبت های شان نه فلسفه است و نه فیزیک و نه زیست شناسی.

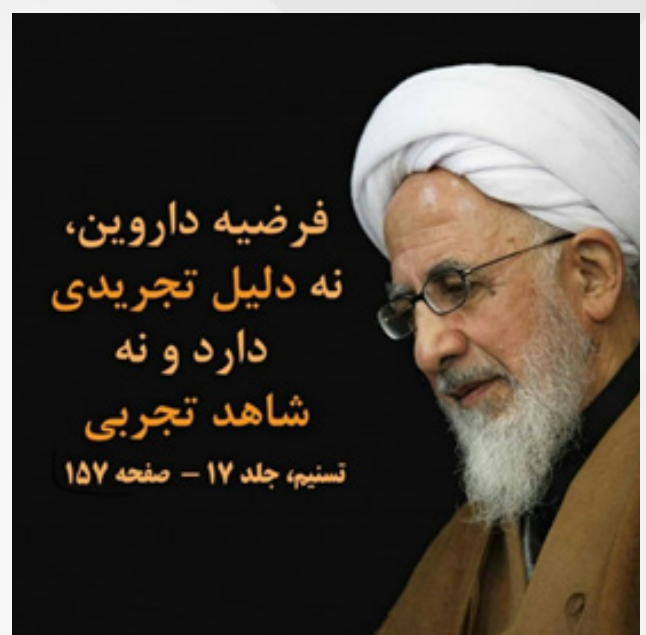
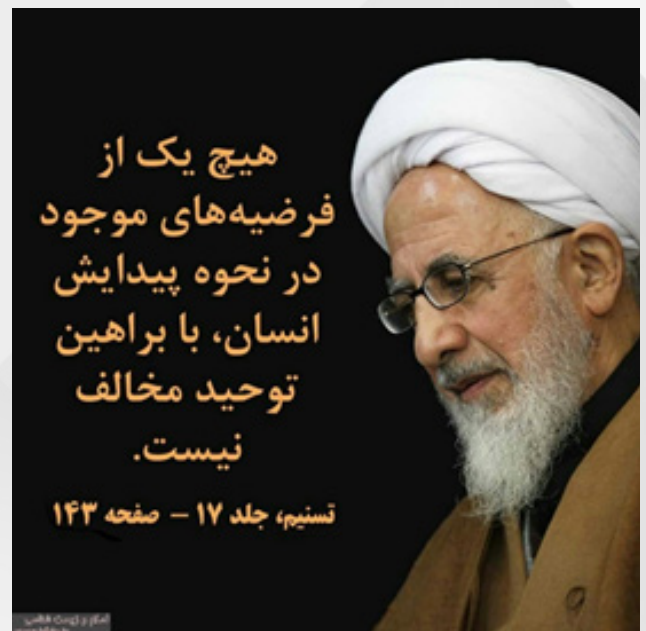
۷- یادمان باشد هر انسانی دوست میدارد علم را پاک بینگارد ولی برخی هستند که علاقه مندند، بدون وجود شواهد علمی کافی، همه چیز را در پیش فرضهای ذهنی خود نگاه دارند و از ریختن آنها در قالب جدید واهمه دارند.

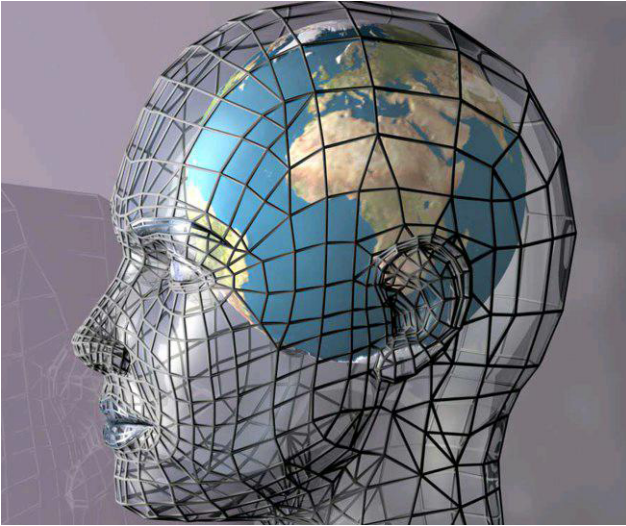
۸- طبیعی دان معروف «دوکاتورواژ» در مورد انسان این نظر را دارد که نه فقط انسان قدیم با انسان معاصر فرقی ندارد بلکه نواقص انسان کنونی از انسان قدیم بیشتر است. یقین این است که در گذشته موجوداتی زندگی می کرده اند؛ و برخی از آنها شبیه هم بوده اند؛ ولی ما از هیچ راه علمی و تجربی نمی توانیم به دست آوریم که حتماً بعضی از این موجودات مشابه، از بعض دیگر مشتق شده اند. چون ما تنها خود فسیلها و تشابه آنها را می بینیم نه تبدیل شدن آنها به همدیگر را؛ و لازمه ی تشابه بین دو موجود؛ ارتباط آنها باهم نیست.

۹- آیت الله جوادی آملی: هیچ کدام از نظریات تبیین عملکرد طبیعت، به معنی عدم وجود خداوند نیست.

۱۰- همه نظریات تنها توضیح دهنده چگونگی عملکرد طبیعت است و همین علوم تجربی بر اساس تکرار رفتار طبیعت بنا شده اند. حتی اگر مثل هیوم بیاندیشیم که نظم وجود ندارد، باز هم چون شاهدهی در علوم طبیعی بر رفتار غیر منظم طبیعت نداریم، نظریه طرح هوشمند بسیار معقول تر از بقیه نظریات است. چه بسا نظریه طرح هوشمند توانایی توضیح علمی بسیار بالاتری را در زمینه کل جهان اعم از کهکشان ما و حتی رفتار موجودات غیر زنده دارد ولی علوم تجربی مبتنی بر ماتریالیسم حتی نمیتوانند حیات انسان را تبیین کنند و در طی تاریخ دانشمندان زیادی برای زنده کردن مردگانی که عیب زیستی ندارند، تلاش کردند و همگی شکست خوردند. هیچ موجود زنده ای نمیتواند بدون تغذیه از موجود زنده دیگر حیات یابد. نظریه تکامل برای رفتارهای فداکارانه خارج از گونه ای، مثل بزرگ کردن گربه ای توسط پرند و یا شیر دادن برخی گربه سانان به حیوانات دیگر هیچ جایی ندارد چون ب اساس انتخاب طبیعی شکل گرفته است. فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی که یک پروسه ضروری در طبیعت است، اتفاق میافتد و هنگامی که تصادف را که دلیل علمی بر آن نیست بر اساس همان برهان بوئینگ ۷۴۷، از این نظریه حذف کنیم، عین خداباوری است ..

نتیجه: پروسه مبدا واحد در موجودات و عدم وجود رح هوشمند تنها فرضیات غیر علمی هستند که باید در کنار بقیه فرضیات قرار بگیرند.





چرا عصب‌شناسی؟

امروزه شاهد گرایش فزاینده‌ای به سمت مباحث بین‌رشته‌ای و خصوصاً مسائل مرتبط با عصب‌شناسی هستیم، اموری مانند عصب‌شناسی اخلاق، عصب‌شناسی فلسفی، عصب‌پدیدارشناسی و مسائلی از این دست. شاید بتوان دلیل عمده اقبال عمومی به این مباحث را در این مسائله دانست که عصب‌شناسی دریچه‌ای جدید به سوی فهم و درک بهتر رفتارهای انسان باز می‌کند و مهم‌تر این‌که عصب‌شناسی در عمل پاسخگوی نیازهای بشری بوده و توانسته خیلی از رفتارهای وی را تبیین کند.

چند نمونه از پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص مسائل بین‌رشته‌ای علوم انسانی و عصب‌شناسی

• وابستگی ساختارهای عصبی و تجربیات عرفانی، ۲۰۱۶

• زیست‌عصب‌شناسی معنویت، ۲۰۰۸

• ارتباط استبداد و بنیادگرایی دینی با قشر جلویی مغز، ۲۰۱۲

• آزمایشی عصب‌روان‌شناسانه در خصوص اعتقاد و شک، ۲۰۱۲

عصب‌شناسی چیست؟

مطابق تعریف مرکز درمانی دانشگاه جورج‌تان، عصب‌شناسی به مطالعه شیوه تکامل، ساختارها و کارکرد سیستم عصبی با تأکید روی مغز و تأثیرات آن روی رفتار و قابلیت‌های شناختی. برای ورود به مبحث عصب‌شناسی جریان‌های تکفیری لازم است که ابتدا با برخی از اصطلاحات علوم اعصاب آشنا شویم.

برخی اصطلاحات علوم اعصاب

fMRI یا تصویرسازی تشدید مغناطیسی کارکردی، یکی از زیرمجموعه‌های **MRI** است که با اندازه‌گیری تغییرات متابولیکی جریان‌های خون در مغز پی به افزایش یا کاهش فعالیت ناحیه‌های خاص مغز می‌برد. با این روش می‌توان پی به آناتومی مغز برد، مشخص کرد که کدام قسمت مغز مسئول چه کارکردی است، تأثیرات داروهای مختلف را بر مغز بررسی کرد و نواحی غیرطبیعی را شناسایی نمود.

VHIS یا مطالعه جراحت مغزی جنگ ویتنام، به

۱. این مقاله ترجمه و تلخیص سخنرانی انگلیسی نگارنده در هم‌نشست بین‌المللی رهیافت‌های بین‌رشته‌ای به جریان‌های تکفیری معاصر است که در بهمن ۱۳۹۶ در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد.

مجموعه‌ای از بازماندگان جنگ ویتنام گفته می‌شود که از آسیب در نواحی مختلف مغز رنج می‌برند. دلیل اهمیت این افراد این است که مجموعه‌ای از افراد زنده هستند که در نواحی مختلف مغز آسیب دیده‌اند و می‌توان روی آن‌ها آزمایش‌های مختلف و آزمون‌های روانشناسی دلخواه را انجام داد و به مطالعه ارتباط آسیب به قسمت‌های مغز و تغییرات رفتاری یا شناختی پرداخت.

نواحی مغز

• **کورتکس** یا قشر مغز لایه نازک خاکستری پوشاننده سطح مغز است که مسئول کلیه رفتارهای ارادی و رفتارهای شناختی انسان است. مغز انسان از دید ساختار، همانند مغز دیگر پستانداران است ولی کورتکس آن در مقایسه با دیگر پستانداران دارای گسترش و پیشرفت بسیار بیشتری است.

• هر نیمکره مغز به چهار لب (لوب پیشانی، لوب آهیانه، لوب پس‌سری، و لوب گیجگاهی) تقسیم شده است، لوب پیشانی یا لوب قدامی بخشی از مغز پستانداران است که محتوای شخصیتی، چاره‌یابی، هیجانات، تمرکز، داوری، سخن گفتن و حرکات ارادی از کارکردهای آن است (قسمت جلویی تصویر ۱).

• ناحیه **dIPFC** قسمت فوقانی لوب پیشانی است که در تصویر ۲ مشخص شده است.

پژوهش آقای **Jordan Grafman** در خصوص **VHIS**

جردن گرافمن عصب‌شناس دانشگاه ایلیونیز امریکاست که روی مجموعه جراحت مغزی جنگ ویتنام کار کرده است، ایشان در پژوهش خود که در سال ۲۰۱۵ منتشر شده است با بررسی ۱۱۹ مجروح جنگ ویتنام که آسیب‌های جدی مغزی از نوع ورود جسم خارجی به مغز داشته‌اند در یافته است که آسیب به ناحیه **dIPFC** مغز مرتبط است با شدت اعتقادات مذهبی سربازان و هرچه آسیب شدیدتر باشد میزان انعطاف‌پذیری شناختی سرباز کمتر

می‌شود. وی نتیجه می‌گیرد که سلامت ناحیه DIPFC نسبت مستقیم با قابلیت پذیرش اعتقادات جدید و متفاوت با اعتقادات موجود شخص دارد.

البته ایشان در پژوهش خود صراحتاً بیان کرده است که نباید نتیجه گرفت که اعتقاد به امور ماوراء طبیعی ناشی از آسیب‌های مغزی است! بلکه باید گفت که خروجی پژوهش ایشان تنها بیان می‌کند که آسیب به ناحیه خاصی از مغز باعث می‌شود که شخص در خصوص تجدیدنظر کردن در اعتقادات فعلی خود حتی بعد از یافتن شواهد علیه آن دچار مشکل شود و نتواند حتی بعد از مشاهده دلایل علیه اعتقاد خود از آن دست بکشد.

سوآلی که پیش می‌آید

سوآلی که مطرح است این است که آیا بین آسیب به ناحیه DIPFC

مغز و جزم‌اندیشی و بنیادگرایی دینی رابطه‌ای وجود دارد یا نه؟ همان‌طور که آقای گرافمن هم در پژوهش خود به آن اشاره کرده بودند، پاسخ صریح و واضح به این سؤال این است که الزاماً ربطی وجود ندارد. ولی از دید دیگری هم می‌توان به این مسئله نگرست و ربطی بین این امور پیدا کرد. پس درواقع دو پاسخ می‌توان به سؤال فوق دارد، پاسخ سراسر است یک «نه» بلند و شفاف است، اما می‌توان با احتیاط یک پاسخ «بله» هم داد.

اما چگونه؟

گفتیم که ارتباط مطلق بین آسیب به مغز و جزم‌اندیشی منتفی است یعنی غلط است که بگوییم «هر اعتقاد جزم و دگمی به دلیل آسیب مغزی است و هر آسیب مغزی‌ای باعث اعتقاد دگم می‌شود». اما پذیرفتیم که آسیب مغزی به ناحیه

خاصی باعث می‌شود که شخص مستعد باشد برای بروز دادن مقاومت در خصوص پذیرش اعتقادات جدید یا نقد اعتقاد فعلی که لزوماً این اعتقاد مذهبی نیست و می‌تواند هر اعتقادی باشد. یعنی در شرایط خاصی (آسیب به ناحیه خاص) می‌توان با درصد احتمال بالایی فرد را مستعد جزم‌اندیشی و حتی بنیادگرایی دانست. خوب در خصوص طرف دیگر ادعا (عکس این ادعا) چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان از بنیادگرایی وجود آسیب مغزی را نتیجه گرفت؟ واضح است که در حالت کلی پاسخ منفی است ولی شاید بتوان با درصد احتمال بالایی در موارد خیلی خاص که رفتار شخصی اصلاً عقلانی یا انسانی نیست چنین نتیجه‌ای گرفت. به‌عنوان مثال مشاهده رفتارهای غیرانسانی و سلاخی کردن افراد توسط داعش که بعضاً با هیچ معیار انسانی و اخلاقی قابل جمع نیست



را شاید بتوان ناشی از وجود آسیب در نواحی خاص مغز دانست.

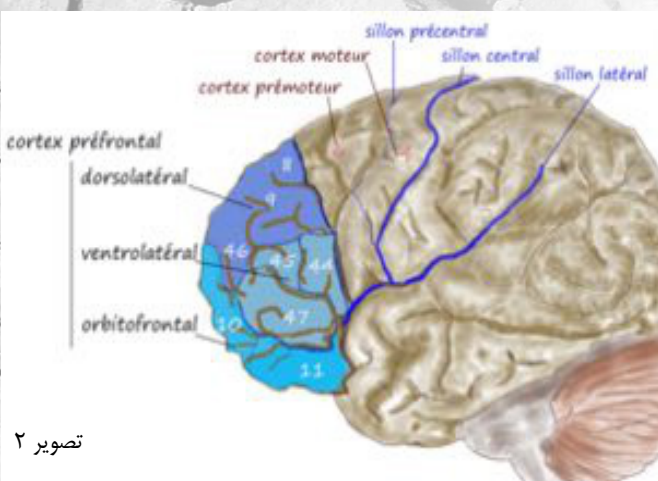
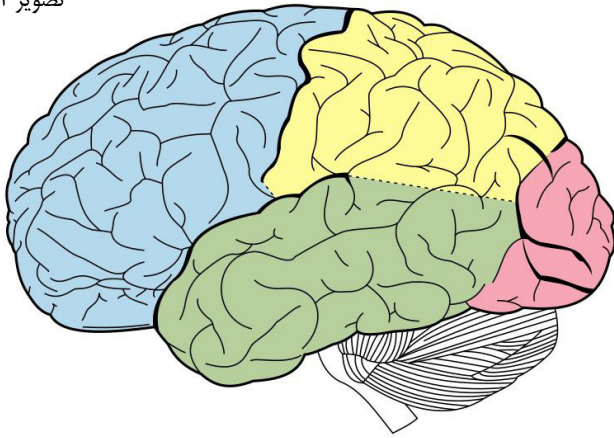
ذکر مثالی کلاسیک در عصب‌شناسی اخلاق به‌عنوان مؤید

از آقای فیناس گیج به‌عنوان مشهورترین مثال در حوزه عصب‌شناسی اخلاقی نام برده می‌شود. وی که کارگر معدن بود بر اثر حادثه انفجار یک میله فلزی از زیر چشم چپ وی وارد مغزش می‌شود و به ناحیه لوب پیشانی او آسیب شدید می‌رساند و از وسط جمجمه او خارج می‌شود (تصویر ۳). وی چهار سال بعد از حادثه کاملاً بهبود پیدا کرد (البته به‌غیر از چشم چپ که نابینا شده بود) و در امور روزمره خود هیچ مشکلی نداشت. وی بعد از حادثه انفجار ۱۲ سال زنده ماند ولی در طی این سال‌ها دوستان و اطرافیان وی معتقد بودند که او شخص دیگری شده و انسان سابق نیست. وی بعضاً رفتارهای خشن و غیرانسانی از خود نشان می‌داد و همدلی و انسان‌دوستی سابق را نداشت. او تبدیل شده بود به فردی زورگو و خشن و بی‌ادب که هیچ درکی از حقوق دیگران نداشت!

نورون‌های آینه‌ای

نورون‌های آینه‌ای گونه‌ای خاص از نورون‌ها (سلول‌های عصبی) هستند که برخلاف نورون‌های معمولی در دو حالت متفاوت فعال می‌شوند: هم زمانی که شخص (یا حیوان) خودش کاری انجام می‌دهد و هم زمانی که هم‌نوع وی کار مشابهی انجام می‌دهد. در واقع این نورون‌ها هستند که باعث می‌شوند شما از «دیگری» و «درد و رنج دیگری» درک داشته باشید. اگر این نورون‌ها به‌وسیله عامل خارجی آسیب ببینند یا به‌وسیله داروی روان‌گران غیرفعال شوند شما هیچ درکی از رنج و درد دیگری نخواهید داشت، لذا به همان سادگی که تکه‌ای کاغذ را پاره می‌کنید (هیچ درکی از رنج و درد تکه کاغذ ندارید) سر فردی را هم می‌برید. شاید بتوان دلیل این‌که گروه‌های بنیادگرا موارد روان‌گران مصرف می‌کنند را حدس زد...

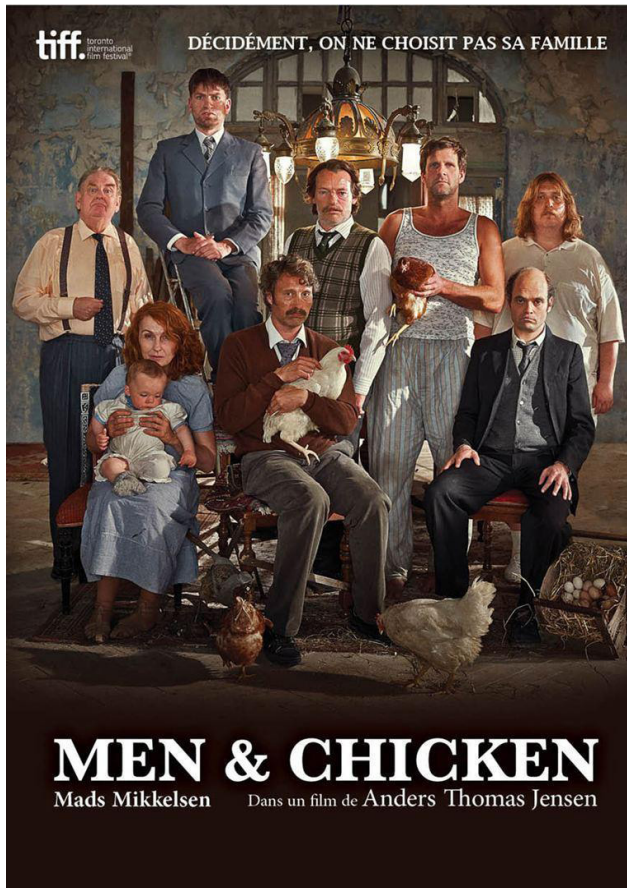
تصویر ۱



تصویر ۲

تصویر ۳





نوشته‌ی حاضر برداشتی آزاد از فیلم سینمایی «مردان و مرغ» به کارگردانی «آندرس توماس جنسن» محصول کشورهای دانمارک و آلمان در سال ۲۰۱۵ میلادیست. این نوشته به سوالاتی که ممکن است در خلال مشاهده فیلم در ذهن مخاطب ایجاد شود پاسخ نمی‌گوید، بلکه با ارائه سوالاتی که ممکن است بیننده را درگیر خود نماید، ذهن وی را به تفکر بیشتر وادار می‌نماید. گرچه ژانر فیلم کمدی-درام تعریف شده است اما قصه‌ی فیلم در فضایی غیر عادی و سرد و آزار دهنده - در اصطلاح سینمایی آن «اگزجره» - اتفاق می‌افتد. بازیگران، گریم‌ها و اتفاقات خالی از هرگونه جذابیت سینمایی اند و فقط می‌توانند مخاطبی خاص و متفکر را به دنبال خود بکشانند. بر این اساس از همان ابتدا مخاطب نکته سنج را متوجه جریانی مهم و پس پرده‌ای خاص در فیلم می‌نماید. دو برادر که تنها وجه مشترک آنها در لب شکاری بودنشان است، در پی یافتن پدر و مادر حقیقی خود به بیمارستانی متروکه می‌رسند و سه برادر دیگر خود را آنجا می‌یابند که آنها نیز تنها در لب شکاری بودن با یکدیگر وجه اشتراک دارند! بیمارستان، مخروبه‌ای است که در اتاق‌های آن حیوانات مختلفی نگهداری می‌شوند و در میان آنها حیوانات عجیبی - مانند مرغی با صورت گربه - توجه را جلب می‌نماید. یکی از دو برادر جستجوگر، استاد فلسفه و نویسنده است. او که رفتاری متفاوت با بقیه دارد، متوجه می‌شود که پدرش که یک دانشمند و پزشک ژنتیک و علوم زیستی بوده، چند ماهی است که فوت کرده است و مادرهای همگی آنها با هم فرق داشته‌اند که از هیچکدام آنها نیز از همان بدو تولد خبری در دست نیست. برادران، خصلت‌های عجیبی دارند؛ گاهی یکدیگر را به دلیل خواسته‌هایی بچه‌گانه، به قصد کشت کتک می‌زنند. امیال جنسی شدید و غیرعادی دارند که برای برآوردنش به هر عملی متوسل می‌شوند. انسانهایی اجتماعی نیستند و به هیچ عنوان نمی‌توانند با دیگران روابط صحیح انسانی برقرار نمایند و... اما نکته عجیب در اینجاست که شبها قبل از خواب با وابستگی و علاقه خاصی گرد هم آمده و کتب علمی مربوط به علوم زیستی و ژنتیکی را مطالعه می‌کنند، برای یکدیگر می‌خوانند و درباره آنها با مهارت بحث و تبادل نظر می‌کنند. پدر آن‌ها خواندن قصه و رمان و کتب مذهبی و انجیل را برای آنها ممنوع کرده و خواندن آنها را عبث و بیهوده قلمداد می‌کرده است. خصلت‌های توضیح داده شده شامل حال برادر فیلسوف نمی‌شود. او چند بار اقدام به تربیت برادران و خواندن

انجیل برای آنها می‌کند اما با مقاومت و خشونت آنها مواجه می‌شود. حضور وی در میان آن‌ها فقط صرف کنجکاوی اوست اما بالاخره مجبور به ترک آنجا و سپردن برادران به تیمارستان می‌شود که امری او را از تصمیم خود منصرف می‌گرداند... او پس از جستجو در آزمایشگاه متروک پدرش با صحنه‌هایی وحشتناک مواجه می‌شود که بدترین آنها نگهداری مادران آنها، درون شیشه‌های بزرگ حاوی مواد نگهدارنده اجساد موجودات زنده است! پسر فیلسوف پس از مطالعه دست‌نوشته‌های پدر متوجه می‌شود که پدرش نه تنها روی ترکیب ژنتیکی حیوانات کار می‌کرده است، بلکه با توجه به اینکه خودش مردی نابارور بوده، زنان را نیز از طریق تزریق اسپرم دستکاری شده حیوانات و سلولهای بنیادی خودش بارور می‌ساخته است. زنان را به هنگام سزارین‌های وحشتناک میکشته و برای مطالعات بعدی نگه می‌داشته است. فیلسوف متوجه می‌شود که این پنج پسر حاصل لقاح انسان و درصدی از یکی از این پنج حیوان هستند: موش، جغد، گاو، سگ و مرغ؛ و خودش همان آدم-جغد است. نهایت تلاش دانشمند برای بالا بردن میزان تأثیر ژن حیوانی بی‌ثباتی و اختلالات ناپهنجاری را در پسران پدید آورده بود. ما درباره درستی یا نادرستی دستکاری‌های ژنتیکی که یکی از مسائل مهم روز و از علائق دانشمندان امروزی و حتی سیاستمداران، با اهداف گوناگون سیاسی هست، قضاوتی نمی‌کنیم و فقط به برخی از سوالاتی که

مناسبتی نیز برای برخی از دستورات اسلام یافت که به ظاهر منطقی به نظر نمی رسند و مدام مورد هجمه برخی طرفداران به اصطلاح حقوق بشر قرار می گیرند. آیا بر این اساس با توجه به این که در قرآن مدام تکرار می شود که «ما می دانیم آنچه را شما نمی دانید...» و از این قبیل تعبیرات، آیا نمی توان گفت که به عنوان مثال چنانچه دست

هستند که البته رد پای ارباب انواع در حکمت متعالیه نیز به قدرت دیده می شود. آیا می توان گفت که مثال حیوانات و رب النوع برخی از آنها در خلقت انسان و حتی رفتار های در طول زندگی انسان دخیل اند؟ آیا افزایش درصد سگ یا گربه بودن یک انسان، توسط دانشمندان و ایجاد جهش های ژنتیکی اینچینی، دستکاری در اصل خلقت محسوب

ممکن است در اثر تماشای این فیلم، ذهن جستجوگر را درگیر نماید، اشاره می نمائیم. همه ما در جامعه یا در خانواده و در برخورد با افراد گوناگون رفتارهای مختلفی از هموعان خود یا حتی از خودمان می بینیم که این رفتارها را به حیوان با حیواناتی نسبت می دهیم. حتی چهره ی برخی از انسانها نیز شباهت هایی به برخی از حیوانات دیگر دارند. آیا چنانچه



دزد طبق ضوابط مربوطه قطع شود و حتی اگر آن دزد به دزدی خود ادامه ندهد اما این فقط قطع دست و رنج ناشی از آن است که تأثیر ژنتیکی تمایل به دزدی را در نسل های بعد از آن دزد از بین خواهد برد؛ «...وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲ و اینگونه تعابیر که از عقل ناقص و فهم کوتاه نویسنده ساطع می شود. و به حق که در محضر علمای دینی و مذهبی اسلام، پای استدلالیان چوبین بود. اما حرف آخر این که اگر بپذیریم که خداوند متعال در آفرینش خلایق خلقت های حیوانی را به گونه ای تعیین نموده است که ما وسیله آزمایش یکدیگر قرار بگیریم، نتیجه می گیریم که وظیفه ما بیشتر از این که اصلاح طرف مقابل باشد، پذیرش شرایط و عوض کردن خودمان است به

نمی شود؟ به راحتی می توان دریافت که مثلاً بروز اخلاق توحش گرایانه و جهش ژنتیکی در جهت افزایش آن می تواند در ایجاد نسل های وحشی که بالذات همانند داعشی ها متولد شوند مؤثر باشد. اما آیا جهش های ژنتیکی الزاماً به روش آزمایشگاهی اتفاق می افتند؟ مطالعه تاریخ انسانی و زیستی جهان نشان می دهد نسل ها در اثر اتفاقات و گذر زمان تغییراتی از نظر رشد و هوش و رفتار و ... یافته اند. پس نوع زندگی ما مطمئناً در جهش ژنتیکی مثبت نسل آینده ما مؤثر خواهد بود؛ یا اینکه می تواند اثر ژن های منفی را تعدیل و یا حتی خنثی نماید و یا به طور کل برعکس این موارد اتفاق بیافتد. بر این اساس شاید حتی بتوان تفسیر

نظریه داروین را صحیح بیانگاریم، ما از تکامل چه حیوان یا حیواناتی به وجود آمده ایم؟ آیا تکامل سگی، گربه ای، گاو و ... داریم؟ هرچند فلسفه، علم ظواهر نیست و انسان را به عمیق شدن و عقلانی کردن امور متعلق فکر و میدارد، اما آنچه در این بحث اهمیت دارد این است که همین توجه به ظواهر ساده است که ما را به تفکر در پشت پرده امور وادار می نماید و بر اساس این گفتار گویا ظاهر جسمانی انسان ها نیز از وجود حیوانی در درون آنها یا خصلتی از آن حیوان حکایت دارد. چنانچه گاهی ردآیل یا حتی سجایای انسانی را به حیوانات نسبت می دهند: مثل سگ وفادار، گاو نفهم و ... طبق نظریه ی مثل افلاطون این مثال ها هستند که حقیقت هر موجودی

معجزه است. هر مخلوقی، زشت و زیبا، چاق و لاغر، خیر و شر، پیر و جوان، حیوان و انسان و هر چیزی خلق شده بین این دو، توسط هر کسی و در هر جایی. با این که ساکنین قدیمی جزیره هنوز از برادرها می ترسیدند و با تمام چیزهایی که همه آنها از ماجراهای داخل زیر زمین می دونستند باز هم به این حقیقت سر فرود آوردند که گاهی باید اینجوری باشه. به یک دلیل خیلی ساده: زندگی زندگیه و هیچ وقت وضعیت جایگزینش (نیستی) ارجحیت نداره.»

پذیرفتند و این، نحوه برخورد آنها با خود و دیگران را تغییر داد. گاهی در گذران زندگی، مشکلات فقط در «عدم پذیرش» خلاصه می شوند و بس وگرنه درواقع مشکلی وجود ندارد. در انتها عین جملات به کار برده شده در فیلم که به صورت نریشن^۴ در انتهای آن بازگو شده است ضمیمه می گردد که دیدگاه سازنده و نویسنده اثر را آشکارتر می نمایاند: «...و اینگونه ماجرا به اینجا رسید که برادران تصمیم گرفتند با هم زندگی کنند و زیر زمین الیو^۵ بهشون یاد داد که هر زندگی یک

گونه ای که رفتارهایمان به اصطلاح برای ما ملکه شده تا آن تغییر ژنتیکی مطلوب توسط ما و برای نسل های آینده مان اتفاق بیافتد. وقتی در مذهب ما تا این اندازه به تأثیر دعا در انعقاد نطفه بهتر تأکید شده است، چطور اصلاح رفتاری در اصلاح نسل ما تأثیر نداشته باشد؟ این همان عرفان اسلامی و شروع از خود و عدم تجسس در دیگران^۳ است که البته در سطح عرفان فردی مطرح می شود که با تداوم، اصلاح جامعه را نیز به دنبال خواهد داشت. مردان این فیلم تفاوت هایشان را

پاورقی:

۱. exaggerative.

۲. آیه ۲۱۶ سوره بقره

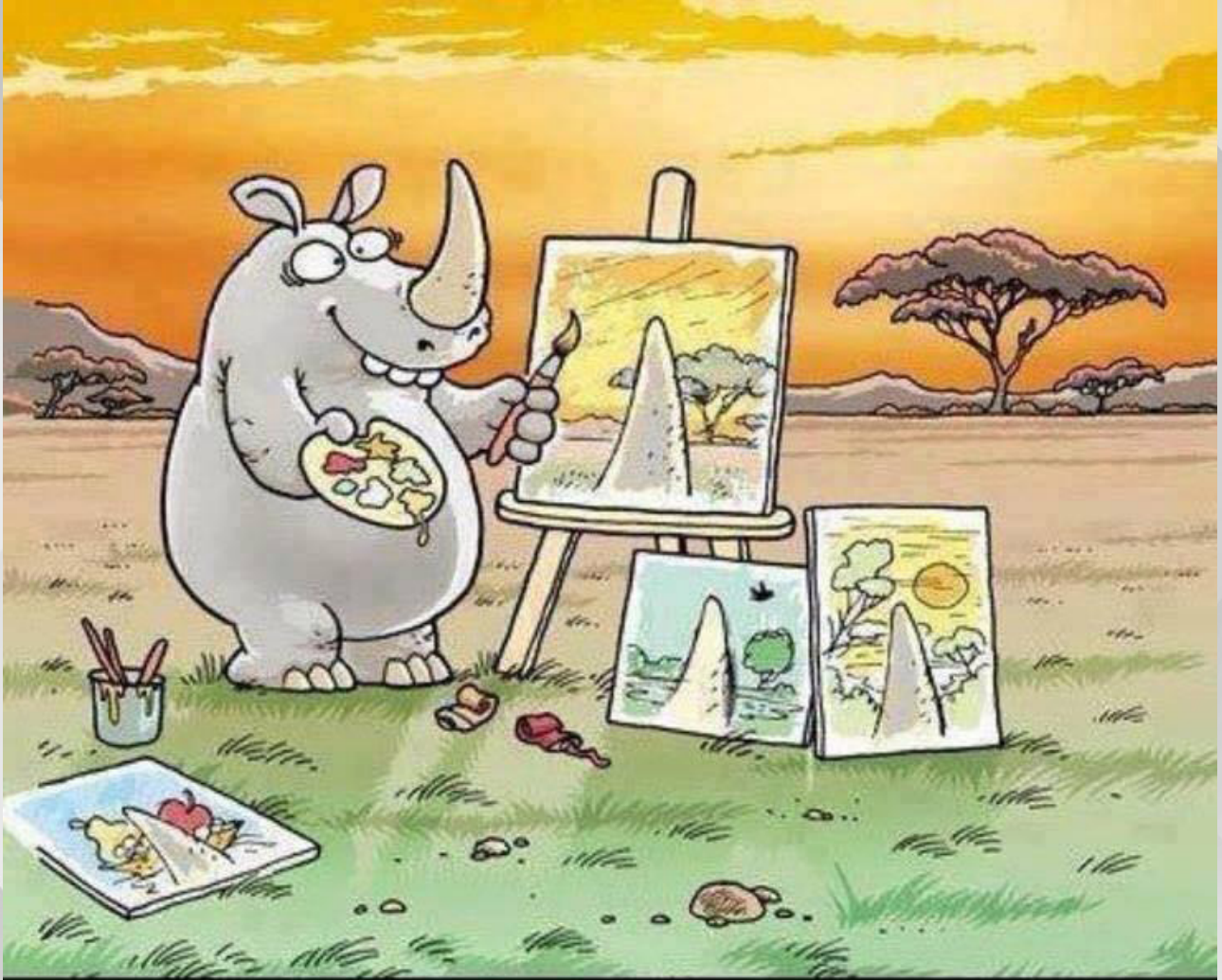
۳. در اسلام بسیار به آن سفارش شده است.

۴. در اصطلاح فیلم سازی به صدایی روایتگر و ناشناس اطلاق می گردد که به همراه تصاویر شنیده می شود.

۵. الیو نام بیمارستان متروکه و زیر زمین آن آزمایشگاه پدر دانشمند آنها است.

۶. که البته نویسنده فقط با این قسمت مخالف است: «خلق شده توسط هر کسی.» و غیر از خداوند و مخلوقات او کسی را شایسته این جملات نمیداند.





هر کسی دنیا را از زاویه ی دید خودش می بیند

وضعیت فلسفه و علم در تجدد؛ هم‌پوشانی آنها با تجدد

مریم وحیدزاده

دکترای تخصصی فلسفه محض

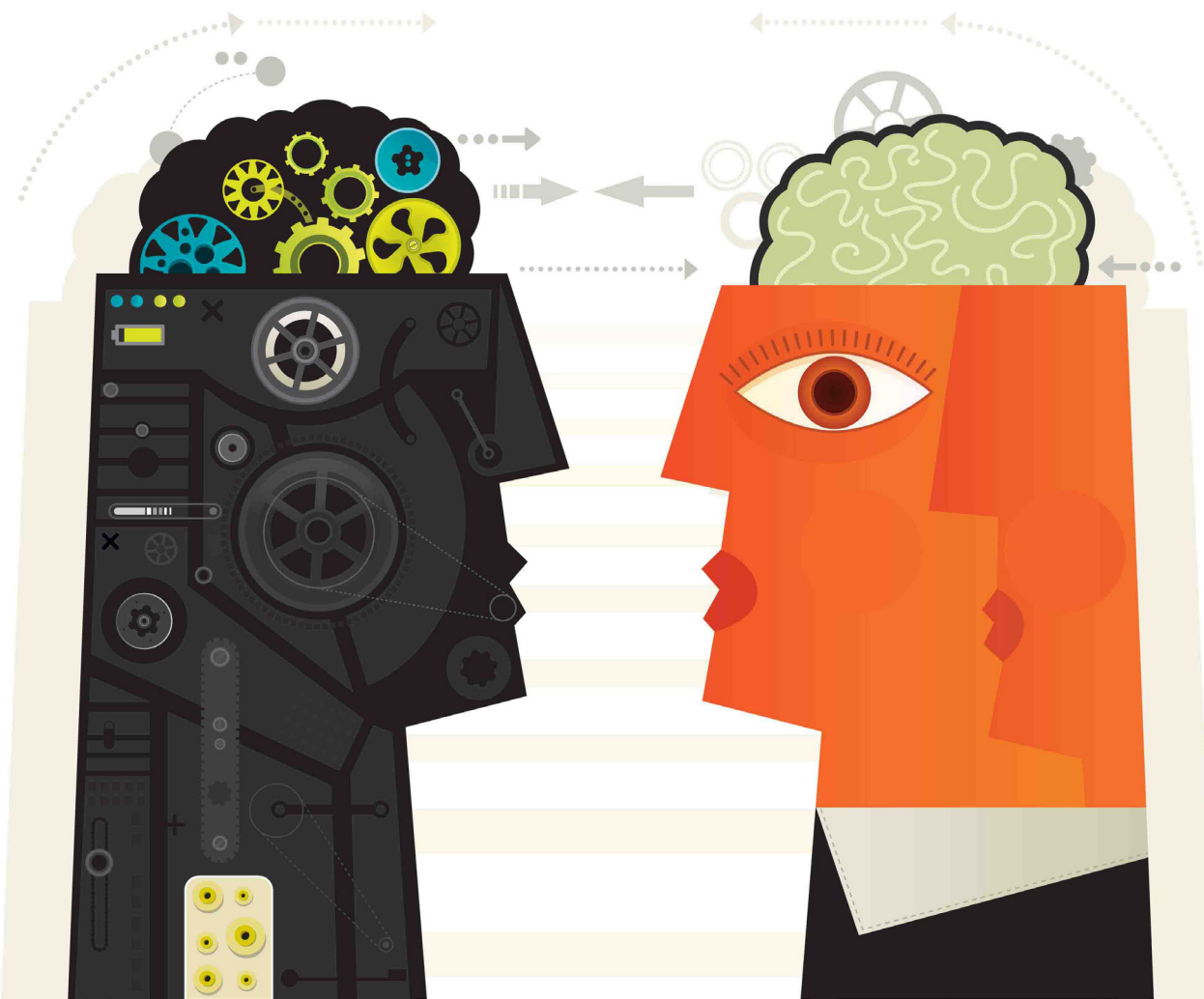
مدرنیته است که رویکردی آگاهانه به آینده دارد و اکنون با گسترش فلسفه، علم و فناوری محقق شده است.

آغاز تجدد در بازگشت به سرچشمه‌ها

رویارویی با تجدد و درک مفهوم آن با پیچیدگی‌هایی همراه است که بشر نمی‌تواند به آسانی تعریفی دقیق و جامع از آن ارائه دهد. اما در مواجهه با آن همین کافی است که گفته شود تجدد به دنبال اهمیت ویژه و خاصی که انسان‌گرایان (اومانیسیم) رنسانس چه به لحاظ تقدم تاریخی و چه به لحاظ گستره به بشر قائل شدند، پدید آمد. آنها نخستین افرادی بودند که مقام انسان را از آن جهت که انسان است شایسته‌ی مطالعه و پژوهش دانستند

با روندی به رشد تجدد، فلسفه و علم همچنان با همان تجددمآبی و سرعت، به سوی افق‌های گسترده‌ی آینده در حال پیشرفت و رشد هستند؛ و اینکه چرا زمان و یا همان تاریخ که دربردارنده‌ی مفهوم تجدد است در فلسفه و علم تا این اندازه اهمیت یافته است. آنچه نمی‌توان انکار کرد آن است که درک گذر زمان و مواجهه با تجدد در هر برهه‌ی زمانی یکی از دشوارترین مفاهیم چه در فلسفه و چه در علم و به طور کلی در تفکر است. اما آنچه قرار است به آن پرداخته شود، کنکاش پیرامون مفهوم زمان و ذات زمان نیست؛ بلکه مواجهه با وضعیت فلسفه و علم در گذر تاریخ و سیر آن در آینده است. آینده‌ای که به دست بشر و با قدرت توسعه و پیشبرد فلسفه و علم ساخته می‌شود. این دوران همان تجدد یا

تجدد نه تنها مسئله‌ی فلسفه در دوران جدید است بلکه سازنده‌ی بشر متجدد و افق‌های جدیدی به زندگی او نیز هست. در این دوران آنچه به سرعت پیش می‌رود و خودنمایی می‌کند، به دست آوردن درک صحیحی از مفهوم تجدد و پیشرفت است. حقیقت آشکار آن است که فلسفه و علم در این دوران، میان گذشته و آینده در گذر هستند. در دنیای معاصر کار فلسفه و علم این نیست که به نظاره‌ی جهان گذشته در نگاه فیلسوف و عالم گذشته بنشیند که چگونه بوده است، بلکه کار اساسی و بنیادی این است که جهان کنونی را با توجه به نیازهای امروزی از چشم‌انداز فیلسوفان و عالمان گذشته ببیند. پرسش اساسی اینگونه مطرح می‌شود که آیا در زمان حاضر و



و به تمامی توانایی‌ها و زیبایی‌های درونی و بیرونی انسان ایمان پیدا کردند، خواستار و علاقمند به دانش شدند، علم را از بند الاهیات خارج کردند و عقل را مرجع برتر و نهایی دیدند. به این ترتیب انسان‌گرایی (اومانیزم) رنسانس در سیر طویل خود بر حریفان فائق آمد و توانست کلیسای کاتولیک را با تعالیمی همچون احترام به حقوق انسان‌ها - بدون تحکم، زور و تکفیر - آشنا کند.

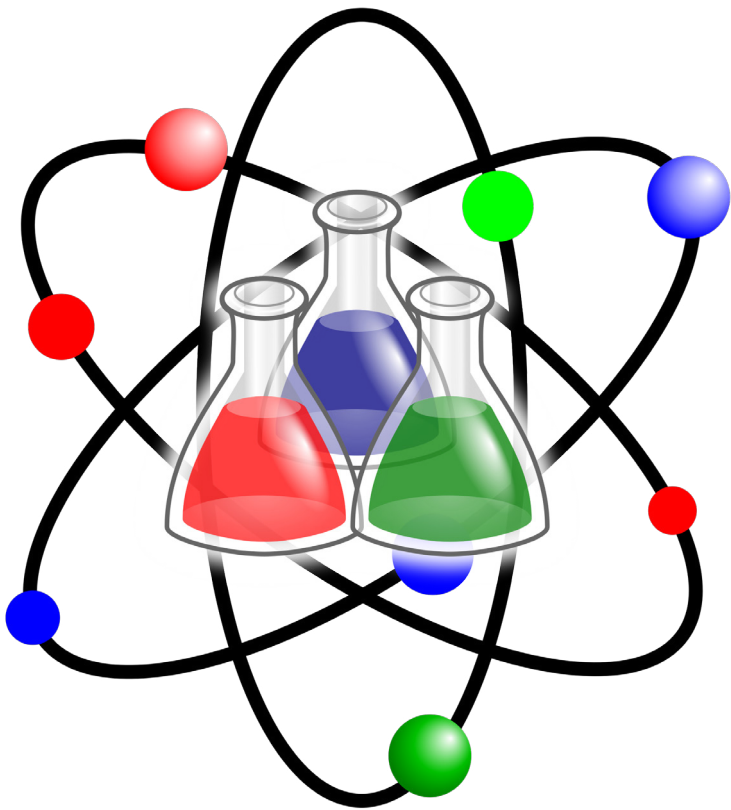
در واقع جنبش ادبی و فرهنگی رنسانس در قرن چهاردهم میلادی و نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم میلادی، دو سرچشمه و منشأ عصر تجدد به شمار می‌روند. هر دو واکنش در برابر کلیسا و انحطاط پاپ و پیچیدگی‌های الاهیات مدرسی قرار داشتند و ظهور هر دو با شعار «بازگشت به سرچشمه‌ها» همراه بود؛ اما در انسان‌گرایی (اومانیزم) رنسانس، بازگشت به سرچشمه‌ها به معنای بازگشت به فرهنگ و ادب دوران باستان (یونانی - رومی) بود که هدف اصلی آن بر شکوفا ساختن تمام نیروها و زیبایی‌های درونی و بیرونی انسان بر مبنای آرمان‌های فرهنگی باستانی بنا شده بود. در نهضت اصلاح دینی، بازگشت به سرچشمه‌ها به معنای بازگشت به کتاب مقدس و آثار آباء اولیه کلیسا بود و هدف اصلی آن تماس مستقیم با تعالیم و منابع اصیل مسیحیت بدون تفاسیر قرون وسطایی بود. رنسانس و اصلاح دینی عاملی شد که وحدت دینی مسیحیت در قرون وسطا از هم بگسلد و در پی آن سلسله‌ای از تحولات گسترده و تأثیرگذار در عرصه‌های فلسفه، علم و حتی دین و آموزش پدید آید. به طور کلی، تجدد به صورتی بارز از تحولات دائمی و ناپایدار که تمام ساخت‌های زندگی مادی و معنوی بشر را از اساس و ریشه دگرگون می‌کند، رخ برنهاد. از جمله‌ی آنها می‌توان به علم‌گرایی، اومانیزم،

عقل‌گرایی، سوبژکتیویزم، فردگرایی، لیبرالیسم، تجربه‌گرایی، سکولاریسم و سرمایه‌داری اشاره کرد.

از اینرو چنین برمی‌آید که در عصر تجدد تمام اصول و مبادی فلسفه و علم و همچنین حکومت و دین مورد انتقاد و انکارهای بنیادین قرار گرفتند و از این رهگذر، نهادهای جدیدی در عالم بویژه در جهان غرب ظهور کردند. در حقیقت حاصل تجدد تحولات پیچیده و گسترده‌ی فلسفی، علمی، دینی و سیاسی بود که به دنبال خود صنعت و تکنولوژی را بوجود آورد.

تجدد قرار می‌گیرد، دور از انتظار نیست که در جامعه چه به لحاظ تفکر فلسفی و چه در کاربست علم، تشکک و بحران ایجاد شود.

«بازگشت به سرچشمه‌های اصلی» پاسخی است که باید در مقابل چنین پرسش‌هایی جلوه‌گر شود. به گونه‌ای که فیلسوفان سنت‌گرا که تمام قد به مبارزه با تجدد، رنسانس و نهضت اصلاح دینی پرداخته بودند، از مسیر تلفیق حکومت و نهاد دین در قرون وسطا که مسبب آسیب‌های جدی برای کلیسا و جامعه‌ی دینداران شده بود، گذشتند و در پی



حال پرسش پیش رو آن است که آیا فلسفه و علم توانسته‌اند بار سنگین حجه‌های تجدد را تاب آورند و در برابر مشکلات و بحران‌های ساده و محسوس گرفته تا مسائل پیچیده و بغرنج در گذر از سنت به تجدد قد علم کنند؟

آنچه مبرهن است آن است که تجدد مجموعه‌ای از آراء، گرایش‌ها و نهادهای جدید است که در اکثر موارد با عقاید و نهادهای سنتی در تضاد است. هنگامی که سنت در مقابل

برپایی نظامی تعلیمی و تربیتی که آرمان‌های آن در بسط تاریخ غنی و طیف متنوعی از سنت‌های خاص پیشینیان بود، برآمدند. چنانکه در قرن بیستم تجدد مآبی به گونه‌ای گسترش یافت که کل جهان را دربرگرفت و فرهنگ جهانی و رو به رشد تجدد نه تنها در قلمرو فلسفه و علم بلکه در اندیشه و هنر با موفقیت و پیروزی‌های چشمگیری مواجه شد.

هم‌پوشانی فلسفه و علم با تجدد
 فلسفه و علم در گذر از سنت به

سوی تجدد با چالش‌ها و بحران‌های عظیمی دست به گریبان بوده و هستند. از جمله بحث برانگیزترین و حساس‌ترین آنها در حوزه‌ی اعتقادات و مقولات دینی و مذهبی است. چنانکه در مسائل فلسفی، کلامی و اجتماعی خیل کثیری از اعتقادات و مفاهیم دینی با تعارض مواجه شدند. مباحثی همچون معرفت‌شناسی و ظهور عقل انتقادی که همه چیز را باید از رهگذر انتقاد آزاد عقل بگذرانند بکلی خداباوری دینی را - به خصوص در جوامع غربی - در مقابل خداباوری عقلانی قرار داد که عاری از هرگونه مراسم و سنن دینی بود و بر بنیان عقل استوار شد تا در برابر خرافاتی که در مسیحیت به آنها آموخته بودند، بایستند. همچنین مسائل علمی بکلی دگرگون شدند و کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیکی تصور بشر از عالم و جایگاه خویش در آن را دستخوش تلاطمات شدید کرد. تجدد سبب پیدایش علم‌گرایی شد؛ به دنبال آن فناوری پدید آمد و با توسعه‌ی فزاینده‌ی خویش زندگی بشر را عمیقاً دگرگون ساخت.

اما حقیقت کتمان‌ناپذیر در تجدد آن است که سنت‌گرایان را بر سر سفره‌ای که گسترانیده است نشانند؛ آنها در دانشگاه‌های معتبر جهان متجدد درس خواندند و از آموزه‌های تجدد بهره‌مند شدند؛ جهان جدید و تجدد به قدری گشاده‌دست و سخاوتمند بود که به چنین افرادی اجازه داد که از یک سو حداکثر بهره را از آن ببرند و از سوی دیگر نهایت انتقاد و مخالفت را نثارش کنند. بنابراین علی‌رغم تمام چالش‌ها و بحران‌های پیش روی تجدد، سنت‌گرایان - از آن جهت که در فضای آزاد تجدد، آموزه‌های خود را عرضه می‌کنند و با وجود آنکه در محتوا پیرو سنت هستند اما در روش و شیوه‌ی آموزش و بیان شدیداً تحت تأثیر گفتمان و زبان تجدد قرار دارند - وام‌دار آن هستند.

اهمیت یافتن حقیقت برای فلسفه و ظهور علم‌گرایی در قلمرو علم و به دنبال آن عقلانیت، عوامل اصلی پیوند میان فلسفه و علم با تجدد هستند. اهمیت یافتن حقیقت برای فلسفه، فیلسوف را وامی‌دارد در درون یک وضعیت مداخله کند و در پی یافتن مسیرهای رو به حقیقت باشد. از اینرو تجدد دریچه‌ای نو رو به فلسفه گشوده است که می‌تواند ابداع مسائل جدید را به دنبال داشته باشد؛ زیرا فیلسوف اصیل کسی است که به شیوه‌ی خاص خودش تصمیم می‌گیرد که چه معضلات و مسائلی مهم هستند، خودش مسئله خویش را خلق و ابداع می‌کند، کسی که مسائل جدید را پیش روی همگان می‌گذارد.

هم‌پوشانی فلسفه با تجدد هم در این خصیصه‌ی فلسفه نهفته است که امکان یافتن نشانه‌هایی برای خلق یک مسئله‌ی جدید در شرایط جدید را در دسترس فیلسوف قرار می‌دهد. از طرفی هم بدون شک می‌توان چنین استدلال کرد که قوام تجدد در عقلانیت نوظهور در قلمرو علم پوشیده و پنهان است. به این معنا که هر فردی در ساحت زندگی جمعی و حتی در ساحت زندگی فردی، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی تا دلیل نداشته باشد، هرگز دست به کاری نمی‌برد. در نهایت آنکه تجدد همان حقیقت عصر جدید است که در شکل‌گیری مبانی مدرن در تفکر بشر محقق شده و تا پیش از آن سابقه نداشته است. بشر مدرن با توسل به فلسفه و علم در پرتوی تجدد، نگرش جدیدی به هستی یافته است. آن خویشتن و جهان خویش را به نحو دیگری می‌بیند. انسان در این برهه از زمان و تاریخ فاعل خودبنیاد است و علم و عقل به آن تعلق دارد. فلسفه و علم در سایه‌ی تجدد برای بشر شرایطی را ایجاد کرده‌اند که آن، خود را لایق تصرف در موجودات می‌داند و بر این باور است که با فکر و نظر خویش می‌تواند تمام امور را چنانکه باید، شکل دهد و به خودی خود مرجع فلسفه، علم، عقل و قدرت و حتی ملاک آنچه خیر و زیبایی است باشد.

منابع

۱. احمدی، بابک، مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۲. برمن، مارشال، تجربه‌ی مدرنیته، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران، نشر طرح نو، ۱۳۸۰.
۳. جهانگللو، رامین، مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۴. داوری اردکانی، رضا، درباره‌ی غرب، تهران، نشر هرمس، ۱۳۷۹.
۵. دورانت، ویل، تاریخ تمدن. آغاز عصر خرد، جلد ۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۶. گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیته، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۷. نوذری، حسینعلی، مدرنیته و مدرنیسم، تهران، انتشارات نقش جهان، ۱۳۸۰.
۸. هلزی هال، لوئیس ویلیام، تاریخ و فلسفه‌ی علم، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر سروش ۱۳۸۱.
۹. هیوز، هنری استوارت، آگاهی و جامعه، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.



دومین جبهه گیری بزرگ و سرنوشت ساز در مقابل فلسفه اسلامی، قد افراشتن متکلمی صوفی مسلک به نام غزالی بود که توانست سدی محکم در برابر عقلگرایی فلسفی در جهان اسلام باشد. پس از او فلسفه تا حدود زیادی دچار رکود گشت تا با آمدن دیگر بزرگان حکمت، فلسفه راه تازه خود را پیش گرفت. البته نقدها و اعتراضات اخلاف غزالی همچون فخر رازی سبب تکاپوی فیلسوفان مسلمان گشت تا به انتقادات پاسخ بگویند. فیلسوفانی چون خواجه نصیر الدین طوسی با آمیختن کلام و فلسفه و ابن رشد در غرب جهان اسلامبا مستقل نگاه داشتن فلسفه ارسطویی، چراغ حکمت در جغرافیای جهان اسلام را پس از این حملات سهمگین زنده نگاه داشتند. این نزاع تاکنون ادامه دارد، عمده مخالفت ها با فلسفه اسلامی بر سر «اسلامی» بودن آن است. در گذشته متشرعان ضد فلسفه آن را دستاورد کفار و مطرود می دانستند. اکنون نیز که اصطلاح فلسفه اسلامی غلبه یافته، متشرعین آن را انحراف در اسلام میدانند. یکی از معضلاتی که فلسفه اسلامی با آن مواجه است همین مدعای اخیر است لذا مناسب است فلسفه اسلامی مشخص کند دقیقا در چه حوزه ای به جستجو میپردازد. با نگاهی به سلوک فلاسفه متقدم در می یابیم که فلسفه «اندیشیدن عمیق و آزاد از اساطیر و عقاید مذهبی درباره جهان هستی» است. به عبارتی ذات فلسفه عقلانیت خودبنیاد است. فیلسوف سعی میکند تحت تاثیر اندیشه های غالب زمان نباشد و طرحی نو در جهان بینی عصر خود در افکند. پس از تحلیل رفتار فکری فلاسفه می توان به این تعریف رسید که فلسفه حرکت آزاد عقلانی است. اما فلاسفه اسلامی چگونه تفلسف میکردند؟ آیا به این روش پایبند بودند؟ وجه اسلامی بودن آن چیست؟ حکمای اسلامی قطعا خود را بنده خرد خویش میدانند

پس از نهضت ترجمه در دنیای اسلام، فلسفه که تا آن زمان حاصل تاملات عمیق دانشمندان بزرگ یونانی و پاسبانان خلاق رومی بود، به جهان اسلام وارد شد و سبب گشوده شدن فصلی نو در فرهنگ و تمدن اسلامی گشت. تا آن زمان تنها منبع معرفت بخش و آگاه کننده درباره واقعیات و حقایق هستی برای مسلمانان کتاب قرآن و روایات بود، اما اکنون خود را با این ادعا مواجه میدیدند که عقل بشری نیز قادر به کشف رموز هستی نیز می باشد. در این مواجهه دو جبهه گیری به وجود آمد: جبهه ای که مطابق با تاکیدات اسلام بر جستجوی علم «ولو بالصین»، این منابع جدید را منبعی در کنار قرآن برای شناخت عالم قلمداد و با آغوشی باز از علوم نوین استقبال کردند. جبهه مقابل، کتاب خدا و سنت اسلامی را کافی دانسته و جریان علمی نو را دستاورد کفار و ارمغان نوکیشان مسلمان میدانستند. پس فلسفه در مقدمه ورود خود به تمدن اسلامی با اولین تقابل جدی مواجه گشت.

فارغ از علل تاریخی ماجرا جبهه طرفدار فلسفه پیروز میدان گشت و فلسفه راه خود را در اندیشه ی مسلمین گشود. اما یکی از دلایلی که باید به آن اشاره کرد این است که بستر پذیرش تلاش آزادانه عقلانی و فلسفی توسط بزرگان کلام در اسلام فراهم گشته بود. پیش از ورود تفکر فلسفی، تلاش های عقلی معتزله در درک پیچیدگی های شریعت و تلاش های اشاعره برای پاسخگویی به آن ها در تمدن اسلامی موجود است. همچنین متکلمین در مکتب شیعه در کنار بهره گیری از دریای بی کران علم ائمه به خردورزی نیز در دفاع از عقاید خود متمسک گشته بودند. بنابراین فلسفه از پیش حامیانی تاریخی در این تمدن نو پا را داشته است و پذیرفته شدن فلسفه امری عجیب نمی نماید.

بعد از راهیابی فلسفه و ترجمه آثار فلاسفه یونانی، تمدن اسلامی شاهد رشد نوابغی بود که توانستند بر سنت یونانی تسلط یافته و همچنین دست به ابداعات کثیری در این زمینه بزنند. تاریخ فلسفه از کندی به عنوان اولین فیلسوف جهان اسلام نام میبرد و عملا نخستین بومی سازی فلسفی توسط او شروع میشود. این بومی سازی به نظر نگارنده آغاز فلسفه موسوم به فلسفه اسلامی است. پس از او بزرگانی چون فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا تحولات عمیقی در این فلسفه را موجب شدند که شرح و بسط آن در مجال این نوشتار نمیگنجد.

اما منکر تمایلات مذهبی خود و سلطه دین در عصر و زمان خویش نیز نبودند.

امروزه انتقادهای جدی به فلسفه اسلامی وارد شده است و حیات آن را با مخاطره روبرو کرده است. عمده انتقادات به فلسفه اسلامی به دو دسته تقسیم میشوند:

۱. نقد دینی

۲. نقد فلسفی

نقدهای با رویکرد دینی سابقه به درازای عمر فلسفه اسلامی دارند و تاکنون نیز تداوم داشته که نمایندگان این اندیشه را میتوان در مکتب تفکیک مشاهده کرد. این مکتب معتقد است فلسفه دارای اصالتی یونانی و کفرآمیز است و عملاً تجانسی با اسلام مقدس ندارد. چگونه فلاسفه خود را اسلامی نام نهاده اند و مدعیات خود را ملهم از آیات و روایات میدانند؟

منتقدین دسته دوم، به فلسفه بودن فلسفه اسلامی خدشه وارد میکنند. فلسفه اسلامی را ترکیبی متناقض میدانند که نه فلسفه است و نه اسلامی. توالی فاسد این ترکیب، تقدس این فلسفه، در جا زدن الهیات از طرفی و رکود فلسفه از طرفی دیگر است. پس از بیان مختصر تاریخی از فلسفه اسلامی و اشاره ای به انتقادات

وارد شده، به تبیین جایگاه کنونی فلسفه اسلامی میپردازیم. ابتدا نقدهایی گفته شده و سپس راهکارهایی پیشنهاد میگردد.

فلسفه اسلامی اکنون در دانشگاه و حوزه و برخی مراکز آموزش اسلامی تدریس میشود و مراکزی برای اشاعه این فلسفه نیز تاسیس گشته است؛ اما آیا این به معنای حیات فلسفه اسلامی و در مرحله بعد پویایی آن است؟ پاسخ صریح به این سوال «خیر» میباشد. واقع بینانه باید گفت فلسفه اسلامی از تحولات فلسفی در غرب و تحولات اجتماعی در جامعه عقب مانده است. فلسفه اسلامی اکنون باید پاسخگوی پرسش های فروانی باشد تا نشان دهد می تواند به بقای خود ادامه دهد. آیا فلسفه اسلامی فلسفه ای کاربردی است؟ عملاً فلسفه اسلامی کاربردی در زندگی روزمره ندارد. عمده انتقاد این است که فلسفه اسلامی به انسان و بحران های انسانی توجهی نشان نداده است. برخلاف اگزیستانسیالیسم غربی که انسان مرکز توجه آن است. فلسفه اسلامی حالت سنتی خود را حفظ کرده و خود را متولی کشف تمام حقیقت هستی میدانند لذا هم به طبیعت می پردازد هم به روانشناسی هم به خدا شناسی. قطعاً چنین رویکردی مورد قبول جامعه علم نیست چرا که مدتهاست دانش تخصصی گشته و از نشانه های کمال یک علم جزئی شدن آن است. از طرفی فلسفه نیز در جهان به شاخه های متعددی تقسیم شده است از جمله فلسفه دین، فلسفه اخلاق و... که فلسفه اسلامی تا کنون بدان نپرداخته است. البته ناگفته نماند که فلسفه اسلامی واجد الهیاتی غنی می باشد که همین ظرفیت باید مورد توجه اهل فن قرار گیرد. فلسفه اسلامی در تبیین عالم به دو منبع استناد می کند: یکی طبیعیات و دیگری منابع دینی. رابطه فلسفه اسلامی با فیزیک این چنین است که مطابق با دستاورد های فیزیکی به تبیین امور متافیزیکی می پردازد کما اینکه ابن سینا از افلاک در تبیین عقول بهره برده است. اکنون که بسیاری از تصورات طبیعی گذشتگان ابطال گشته محققین فلسفه اسلامی میبایست با علوم طبیعی نوین آشنا شده و سپس به تفلسف بپردازند و این خود به اصلاح یا تاسیس



فلسفه ای جدیدمی انجامد. یکی از مهمترین وظایف پژوهشگران این عرصه همین رسالت آشنایی با علم تجربی جدید است تا قدمی محکم در تاسیس فلسفه بومی برداشته شود.

اما بررسی نسبت فلسفه با آیات و روایات اهمیت ویژه ای دارد چرا که بخش عمده هویت این فلسفه را اسلامی بودن آن تشکیل میدهد. این نقدی است که مخالفین فلسفه اسلامی از هر دو دسته البته با نگاه های مختلف، بدان وارد کرده اند. طرفداران فلسفه اسلامی معتقدند که فلاسفه دغدغه هایی داشتند که دین بدان ها الهام کرده و با تلاش عقلانی خود سعی در پاسخگویی به آن دغدغه ها نموده اند؛ همچنین معتقدند برخی آیات و روایات الهام بخش سوالات فلسفی ایشان بوده است؛ در نتیجه فلاسفه اسلامی را برقرار کننده نوعی دیالوگ موفق بین وحی و عقل میدانند. فلاسفه اسلامی در بسیاری از براهین خود به آیات و روایات استشهاد میکنند. وجه اسلامی بودن فلسفه اسلامی همین است چرا که قرآن امری عقلانی و وحی شده از خالق هستی است و فلسفه نیز تلاش عقلانی برای درک هستی می باشد. پس هم نقد اهل تفکیک بلامحل است و هم نقد برون دینی مبنی بر آزادانه نبودن فلسفه اسلامی.

اگر تمام این سخنان را بپذیریم قطعاً از یک نکته غفلت نمیتوان کرد و اینکه آیا فلاسفه مسلمان درک صحیح از متون دینی داشته اند یا نه؟ آیا آیات قرآنی و روایات اسلامی را به درستی تفسیر کرده اند؟ فلاسفه تفاسیری مخالف و بعضاً تناقض آمیز با ظاهر آیات و روایات دارند. در مورد روایات، نقد دیگر استناد به احادیث غیرموثق میباشد. به هر حال پیش از استفاده از حدیث و تفسیر آن باید سند روایت بررسی شود. اما راه نجات فلسفه اسلامی آشنایی با مکاتب نوین تفسیر متن دینی و همچنین التزام به چارچوب های دانش حدیث شناسی است. قطعاً با بازنگری در این زمینه ها ابواب تازه ای فراروی فلسفه اسلامی گشوده خواهد شد.

اما نکته آخر و سوالی بنیادین اینکه: تمامی این نقد ها در گرو پاسخ دادن به یک نقد کلی است. این سوالی است که فیلسوف اسلامی باید از خویش بپرسد: اگر در تلاش آزادانه خویش به نتیجه ای خلاف صریح نظر دین رسیدم چه دیدگاهی باید اتخاذ کنم؟ آیا بنده عقل بمانم یا بنده ی وحی؟



بدون شرح



خود سقراط، درخواست شاگردانش را برای رفتن به پناهگاهی رد کرد و گفت: من به مانند موشها به سوراخها و زیرزمین‌ها فرار نخواهم کرد. اینجا بهترین پناهگاه من است بر بلندای این کتابخانه کوچک سالهاست که مشق دانایی و تحریر اندیشه می‌کنم. بی خود خودتان را اینگونه خسته نکنید؛ من در سر اعتقادات خود محکم ایستاده‌ام و لحظه‌ای عقب نشینی نخواهم کرد. من معتقد به معجزه کلماتم حتی اگر بند بندم را از هم بگسلند، اینجا بهترین سنگر من است و من در همین سنگر خواهم ماند.^۳ این همه هجمه‌ها به ساحت حکمت و فلسفه بی اعتبار است. حتی همان حرف ویل دورانت که می‌گفت فلسفه دیگر محبوب نیست مربوط به نیمه اول قرن بیستم بود که پوزیتیویست‌ها و برخی دیگر به متافیزیک حمله کرده بودند. اکنون وضعیت فرق می‌کند هنوز حرف اول در حوزه‌های علمی را فیلسوفان می‌زنند و دانشمندان علوم دیگر

آن روزگار فلسفه محترم بود و چیزی شریف‌تر از دوست داشتن حقیقت نبود. فلسفه، آن پیر دختر کمرویی نبود که در برجی بسته به گوشه‌ای بنشیند و از زندگی خشن این جهان دوری‌گزیند؛ چشمان درخشان او از روشنی روز نمی‌ترسید.

فلسفه امروز دیگر محبوب نیست زیرا روح خطرجویی را ازدست داده است.^۲ آری روح خطرجویی را از دست داده است. کجایند سقراط‌ها که جان خود را برای فلسفه و حکمت بدهند. کجایند شیخ اشراق‌ها، که در زندان‌ها جان دهند. کجایند ملاصدراها، کجایند هیپاتیا‌ها همان فیلسوف زن نوافلاطونی که به عنوان نخستین زن برجسته ریاضی دان و آخرین کتابدار کتابخانه اسکندریه شناخته می‌شود. کسی که به اتهام جادوگری کشته شد. کسی که به علوم می‌پرداخت که از دید روحانیون مسیحیت برای مردم مضر و گمراه‌کننده بود و اینکه یک زن به فلسفه و ریاضیات پردازد غیر قابل تحمل بود. کسی که به مانند همتا

بسوزانم شر مطلق ز هستی ناب
نماند بر عدم‌ها هیچ جای خواب^۱
چرا این روزها فلسفه دیگر محبوب نیست؟ چرا فرزندان او یعنی علوم، دارایی او را میان خود تقسیم کرده‌اند. روزگاری بود که تواناترین مردان برای جانسپاری در راه فلسفه آمده بودند؛ چنانچه سقراط شهادت در راه فلسفه را، بر گریز از برابر دشمنان آن ترجیح داد و افلاطون دو بار جان خود را به خطر انداخت تا دولتی مبتنی بر حکمت و فلسفه تشکیل دهد؛ مارکوس اورلیوس آن را از تاج و تخت خود بیشتر دوست می‌داشت و برونو به خاطر وفاداری به فلسفه زنده به آتش افکنده شد. روزگاری بود که پادشاهان و پاپان از او می‌ترسیدند و برای جلوگیری از زوال حکومت خود پیروان او را به زندان می‌انداختند. اتن پروتاگوراس را از خود براند و اسکندریه در برابر هیپاتیا به لرزه در آمد. روزگار درخشانی بود آنگاه که فلسفه همه مناطق علوم را زیر پر خود داشت و پیشاهنگ تمام پیشرفت‌های علمی و عقلی بود. در

آبشخورشان نظرات فیلسوفان است. در ثانی ویل دورانت یک فیلسوف ژورنالیست و درجه سوم حساب می شود و حرف بسیار مهمی که بخواهیم به آن توجه کنیم در عرصه فلسفه و علم ندارد.

در حقیقت کسانی که فلسفه را یک بازی پایان یافته می دانند تا زمانی که فلسفه را یک نوع بازی تلقی کنند، تلقیشان از فلسفه همین است. فلسفه هر اسبی نیست که بخواهد بر هرکسی سواری بدهد، سوارکار می خواهد یک سوارکار خوب و کار بلد. کار فیلسوف و فلسفه ناراحت کردن است! فلسفه ای که هیچکس را ناراحت نکند و با هیچکس ضدیت نوزد فلسفه نیست. کار فلسفه آزردن حماقت است. فلسفه، حماقت را به چیز شرم آور تبدیل می کند. فلسفه کاربردی ندارد جز افشا کردن پستی های اندیشه، در تمامی اشکال! هنگامی که کسی می پرسد فلسفه به چه کار می آید پاسخ باید ستیزه جویانه باشد، چرا که پرسش کنایه آمیز و نیش دار است. فلسفه به خدمت هیچ قوه ی مستقری در نمی آید. آیا جز فلسفه رشته ای هست که به نقد تمامی رازآمیزی ها، هر خاستگاه و هدفی داشته باشد، همت گمارد؟^۴ فلسفه باید ایجاد گرما و حرکت نماید، باید تاثیرگذار باشد و بر بهتر شدن وضعیت بشر یاری رسان باشد. سقراط باید در آدم حل شود، تا انسانی همانند مارکوس اورلیوس پدید آید. در اندیشه کردن است که روح آدمی به پیروزی دست می بازد. رسالت واقعی فلسفه در آن است که اندیشیدن را برای رفع تشنگی انسان به حرکت در آورد، معرفت الهی را همانند اکسیر به دست همه انبای بشر رساند، وجدان هر آدمی را برانگیخته کند، عشق و دانش را در جان و دل همه بنشانند و وجدان و علم را در کنار هم بنهد.^۵ یونانیان فلسفه را نوعی «رژیم غذایی» مفید و ضروری برای سلامت روان می دانستند؛ چنانچه آن

را «ژیمناستیک روح» نیز می خوانند. اند. فلسفه برای آنها، نه مجموعه ای از آموزه های ساخته و پرداخته، و نه صرفاً یک شیوه دانستن و نه یک فعالیت نظری مختص به نخبگان، بلکه یک شیوه زیستن ضروری برای همه شهروندان به منظور یک زندگی سعادت مندانه بوده است. ما به درستی از همگان توقع نداریم که طیب، یعنی یک سلامت شناس حرفه ای، باشد، اما در عین حال از یکان یکان آنها توقع داریم که به سلامت جسم خود بی اعتنا نباشند و یک شیوه زندگی متناسب برای داشتن جسمی سالم، نیرومند و شاداب برگزینند. با همین رویکرد، می توان گفت اگر چه از همگان نمی توان و نمی بایست انتظار داشت فیلسوف حرفه ای باشند، اما از همه می توان و می بایست انتظار داشت که فلسفه بورزند و فیلسوف باشند. امروزه پرفسورهای فلسفه داریم، اما فیلسوف نداریم! جمله تامل برانگیزی است که پی یر ادو، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم، مکرراً، به نقل از دیوید ثورو، فیلسوف عارف مسلک امریکایی قرن نوزدهم، در کتاب ها و کلاس هایش،

گوشزد می کرده است.^۶ فلسفه، عشق به فرزاندگی است. یونانی ها فرزانه بودن را به فضیلت داشتن، تعبیر می کردند. یعنی که هدف زندگی این است که در عرصه عمومی و خصوصی به فضیلت دست پیدا کنید. فلسفه حتی اگر به نفی عقلانیت هم منجر شود، باز هم از طریق یک تعقل دارد به این نتیجه می رسد. فلسفه مثل همه علوم، درباره ی معرفت است اما تفاوتش با باقی معرفت ها این است که فلسفه، «معرفت به معرفت ها» است. یعنی موضوع فلسفه خود معرفت است.^۷ فلسفه روشی برای پرسشگری است که ۲۵۰۰ ساله پیش در یونان ابداع شد. معنی فلسفه به عنوان قدیمی ترین رشته تحصیلی دانشگاهی در دنیا ثبت شده است. یک فیلسوف پذیرای تمام چیزهایی است که می تواند موضوع جستار و تحقیق منطقی باشد و باور به این دارد که هیچ چیز نباید مورد باور و قبول واقع بشود، مگر اینکه از فرایند جستار و تحقیق سالم عبور کند. پس فلسفه به عنوان مادر تمام رشته هاست. فیلسوفان اولیه در



مورد تمام موضوعات پرسش می کردند. پرسش هایی که الان در نظر ما راجع به فیزیک، بیولوژی، شیمی، پزشکی، اخلاق، ادیان، زبان، سیاست، تجارت و... است زمانی موضوع مباحث فلسفی بود. کشفیات آنها باعث به وجود آمدن دیسپلین جدیدی می شد. مثلاً هنگامی که فلاسفه واقعیت را در مورد تجربه کشف کردند، آن واقعیت ها پایه گذار دیسپلینی شد که علم نام گرفت که هدف آن کشف تبیین پیش بینی درک و کنترل کردن طبیعت است. در واقع نام علم در ابتدا فلسفه طبیعت بود؛ بعد از جدا شدن دیسپلین های مختلف از فلسفه. به نظر می رسد که فلسفه در حال درجا زدن است و هیچ پیشرفتی ندارد و فقط مشغول طرح پرسش هایی است که جوابی هم ندارند. هرگاه فیلسوفان جوابی برای پرسشی که مطرح کرده پیدا می کردند و این جواب اگر مهم باشد دیسپلین جدیدی شکل گرفته و این دیسپلین اسم جدید به خود می گیرد و علم جدیدی به وجود می آید و به دنبال پیدا کردن واقعیت های جدیدی می رود. ولی عامه مردم فراموش می کنند که این علم جدید، ریشه در فلسفه دارد و باعث و بانی چنین علمی فلسفه است. به علاوه می شود گفت که تمام پیشرفت های بزرگی که در علوم شکل گرفته در نتیجه پاسخ فلاسفه به پرسش های بسیار بزرگ بوده و بنابراین فلسفه ربطی به نظرات شخصی افراد ندارد. پرسشی که پیدا کردن پاسخ برای آن مشکل است لزوماً به این معنی نیست که پاسخی برای آن وجود ندارد.^۸ درتمثیلی که کانت بیان می کند می گوید شرایط پرواز یک کبوتر را در نظر آورید؛ کبوتر باید با بالهای خود هوا را بشکافد و پیش برود. او اگر این معنی را می دانست می توانست آرزو بکند که کاش هوا نبود و او ناچار نمی شد این همه نیرو به خرج دهد. غافل از اینکه اگر هوا نبود، پرواز هم نبود. آنهایی که می پندارند اگر فلسفه نبود، راه علم آسانتر پیموده می شد، مثل آن کبوترند با این تفاوت

که کبوتر باید هوا را بشکافد و پیش برود اما دانشمند هرگز با مقاومت فلسفه مواجه نمی شود بلکه فلسفه راه او را روشن می کند.^۹
 بنابراین، این پرسش که آیا فلسفه مرده است یا فلسفه کاربرد ندارد، خودش یک پرسش فلسفی است. تمسخر فلسفه خودش به معنای فلسفیدن است. یعنی اینکه شما حتی اگر بخواهید به صورت فلسفی بیاندیشید باید به صورت فلسفی بیاندیشید که به صورت فلسفی بیاندیشید.^{۱۰} پس اساساً رد و انکار فلسفه خود، فلسفه است. در نتیجه این سخنان که فلسفه بازی پایان یافته است و اینکه هر چیزی را سوار بر این بازی نکنید، حرفی بی اعتبار است. فلسفه بازی نیست که بخواهد پایان یا شروع یابد. فلسفه هر اسبی نیست که بخواهد به هر کسی سواری بدهد. سوارکار می خواهد یک سوارکار خوب و کار بلد.

پاورقی:

۱. امیر نظرپور
۲. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه، ۱۳۸۵
۳. بهرنگ داودی، هیپاتیا، دختر خورشید، فرزند زمین، تهران: رازنهان، ۱۳۹۳
۴. ژیل دلوز، نیچه و فلسفه، ترجمه عادل مشایخی، نشر نی
۵. بینوایان، ویکتور هوگو
۶. زنجانی، مسعود، اندر باب فایده و ضرورت ((فلسفه ورزی در زندگی)) کارگاه های فلسفه و زندگی، شیراز.
۷. گفت و گو با رامین جهاننگلو، کیهان لندن، ۱۳۹۶
۸. سخنرانی دکتر داریوش محسنی در باب فلسفه چیست
۹. مقاله در درس فلسفه چه می آموزیم و از آموزش آن چه بهره ای می بریم، رضا داوری اردکانی
۱۰. گفت و گو با رامین جهاننگلو، رادیو فردا، ابان ۱۳۹۳

نقد زدن به سبک روز

آموزش نقد اصیل امروزی

مجید نجفی

کارشناسی الهیات و معارف اسلامی

۲- به نام صاحب اثر توجه کنید: این موضوع از آن جهت مهم است که اگر با صاحب اثر مشکلی دارید، وقت تسویه حساب فرا رسیده است! شما باید طوری نقد کنید که خود اثر که هیچ بلکه صاحبش هم مصدوم شود و تا مدت‌ها از میادین دور بماند به عبارت ساده تر «مایه کار یک تکل دوپاست».

۳- دقیق و ریزبین باشید: این مسئله از آن جهت مهم است که باعث می شود از یک طرف شما به یک آدم مدقق، پررنگ معروف شوید و از یک طرف صاحب اثر دقتش را بیشتر می کند بطوریکه «جان از دماغش» بیرون میزند! البته این مورد موجب می شود فرد مذکور در آینده برایتان جبران کند بنابراین طوری اقدام کنید که تحت پیگرد فرد مورد نظر قرار نگیرید.

۴- بزرگانمایی: این یک اصل مهم در نقادی به سبک امروزی است. تا می توانید نقاط ضعف اثر را بزرگ کنید و از صنعت مبالغه استفاده کنید بطوریکه فرد از اثرش که هیچ، از توانایی خودش هم ناامید شود و تا مرز «محو شدن در افق» رهسپار شود. برای اطمینان از صحت این نکته باید خصوصیات ظاهری شخص را بررسی کنید. عواملی مثل رنگ رخساره، عرق کردن، رنگ به رنگ شدن چهره از نشانه‌های موفقیت تلاش شماست.

۵- تخریب نکنید(!): اگر هیچکدام از موارد فوق را نتوانستید اجرایی کنید به هیچ وجه دست به تخریب نزنید. اگر هم چیزی برای نقد گیر نیارید و ناچار به تخریب شدید، قبل از آن یک بهانه بتراشید و تقصیر را گردن طرف مقابل بیندازید.

در کل با توجه به نکات فوق طوری عمل کنید که بعد از نقد شما، صاحب اثر کمر صاف نکند و اگر بتوانید طرف را به دیار باقی دیپورت کنید، مأموریت خود را به نحو احسن انجام داده‌اید.

بی تعارف برویم سر اصل مطلب؛ امروز دیگر نقد زدن بر کتاب، فیلم، یک اثر هنری یا حتی روش تدریس به معنای بیان نقاط ضعف و نقاط قوت مرسوم نیست. راستش را بخواهید کلاس هم ندارد و مُد نیست. امروز فلسفه نقد عوض شده است. مثلاً اگر دیروز فلسفه نقد و انتقاد، تقویت نقاط مثبت یک اثر و رفع نقاط منفی همان اثر بود، امروز دیگر این «سوسول بازی» نه کلاس دارد نه ارزش وقت گذاشتن برای نقد. ما در این نوشتار نکات نقد کردن به سبک جدید را به صورت جامع و مختصر آموزش می دهیم تا از پس نقد یک اثر به خوبی برآیید.

۱- از خوبی های اثر تعریف نکنید: از قدیم گفته‌اند «عروس تعریفی تو زرد از آب درمیداد» بنابر این مسئله، از اثر مورد نظر به هیچ وجه تعریف نکنید حتی اگر بهترین نکات را هم دارا بود، با یک ایراد جزئی همه نکات مثبتش را بشورید و ببرید و بقولی یا زنگی زنگ باشید یا رومی روم.





اگر حیوانات هم مثل ما نامهربان بودند...

انتخابات در آکدمی فخریه علوم معقول و منقول ^{مختصرنامه}

آن آکدمی فخریه - پُنان که اُفتد و دانی ممل تردد اعظم علما و اکابر فضلا بود، روزی شیخ الشیوخ، رئیس ریسان، مدرس زبان تفصصی و غیر تفصصی، ملبس البسه رسمی و غیر رسمی، مسافر بلاد متشتت، دارای پواسپیرت (جمع مکسر پاسپورت) متعدد، یگانه دوران، حاج رئیس غلامرضاییان (ادام الله ظله للمیریدان) در لابی آکدمی مشغول سیر به مدرس بود که به ناگه پشمان مبارکشان به حاج غفور حبیبیان یآوری (این حاج غفور حبیبیان یآوری هیچ ربطی به آن حاج حبیب غفوریان نصرتی ندارد) افتاد، ولی که در بزه‌گویی و نکتہ افکنی و فطانت یگانه اعصار بود، فی المجلس و بلاد رنگ به حاج غفور فرمود:

الا یا ایها الیاوری ادر لیستاً و ناشرها
که رأی آسان نمود اول، ولی افتاد مشکلها
به روی نامه‌ای کافر کانال در تل کرام بکشاید
بین از بین کارمندان و استادان، که خون انداخته در دلها

وی که مفسر دوران هم بود تفسیر این اجمال را این‌گونه فرمود: فهرستی از بهر رأی جمع کنی در کوانیل (جمع مکسر کانال) تل کرام منتشر بنما و بنگر که کدامین کارمندان از همه ذلیل‌مدرده و مغضوب‌تر می‌باشندی. حاج غفور فی الفور به عبیره حاج ممدود اعتضادالدوله رایانی شتافت و از وی عکوس تمامی شواغیل (جمع مکسر شاغل) آکدمی را طلب نمود و بعد از درج اسامی و یک شکلک گل، در کانال مربوطه منتشرید.

القصة، این‌گونه بود که دغرغه جمیع کارمندان آکدمی منقول و منقول مبدل گردیده بود به تعداد لایک تمت عکوس مبارکشان...

در این میان شیخ ممدود پڑوه السلطنه نورانی از همه دغرغه‌مندتر بود، چراکه از همه کم‌رأی‌تر می‌نمود... نامبرده هرچه صبر نمود رأیش از ۱۳ تجاوز نمی‌کرد! لذا از آن جهت که پای آبرو در میان بود فی الواقع با این تعداد ۱۳ رأی آبرویی نمانده بود که پایش جایی باشد مشغول plan B گردید: خود ایشان سه آکانت مقلد در تلگرام داشت رأیش فی الفور به ۱۶ ارتقاء یافت؛ وی افوی ای داشت که پنج آکانت تلگرام داشت، این شد ۲۱! ولی باز هم کم می‌نمود...

شیخ ممدود در گروهی عضو بود که به دلیل رعایت شئونات الهیاتی از آن نتوان نام بردن، ارسال لینک و التماس رأی تیر بعدی کمان وی بود...

القصة، با این دو اپینگ (جمع مکسر دوپینگ) که لاتعد و لاتمسی به هر جان‌کنندی بود به پنباه و اندری رسید و از مرز آبروریزی اندکی فاصله گرفت.

ظریفی در همان گروه کزایی (نامش را نبر!) به وی فرمود: این بازتاب افلاقی گرمت است.

دیگر ظریفی گفت: سطح مصوبیتت در آینه تعداد آراء مشهور است.

آن دیگری تیکه پرتاب نمود که: عجب روابط عمومی بالای داری.

و نهایتاً آن دیگر دیگری فرمود: ست نموده‌ای! و در پاسخ سؤال شیخ ممدود که پرسیدندی: نمه؟! چه را با چه ست نموده‌ام؟ فرمود: افلاقی گرمت را با قیافه خوش شکونت! و این‌گونه بود که شیخ ممدود در افق ممو گردید...

۱- خاطره ای از استاد دکتر شاهرودی:

سال ۸۸ بود و من تازه دانشجوی ارشد فلسفه شده بودم، سر کلاس دکتر شاهرودی بودیم، ایشون هر کار می کرد تصویر کامپیوتر روی پروژکتور نمی افتاد، به همکلاسی داشتم که می دونست من لیسانس کامپیوتر خوندم خیلی هم رو من حساب می کرد، با صدای رسا به دکتر شاهرودی گفت: آقای مهندس فروغی می تونند درستش کنند.

منم با اعتماد به نفس کامل، خیلی شیک و مجلسی رفتم پشت میز استاد و شروع کردم به ور رفتن با ویندوزشون....

بعد پنج دقیقه که کاملاً ضایع شدم دکتر شاهرودی گفت: حالا شما بفرمایید بشینید، یه مهندس دیگه هست بگیریم بیاد درستش کنه....

دو دقیقه بعد آقای خادمی با دمپایی، لخ لخ کنان، با آرامش خاصی وارد شد، مستقیم رفت سمت کامپیوتر، پشت سر دکتر روی دیوار یه فیوز برق بود، وصلش کرد و با همون استایلی که وارد شده بود از کلاس خارج شد....

پی نوشت: آقای خادمی بزرگوار از زحمت کشان خدمات دانشکده الهیات هستند که در حال حاضر بازنشسته شده اند.

۲- خاطره از دانشگاه رضوی:

اون زمان هنوز دانشجوی ارشد فلسفه نشده بودم و دنبال انتخاب یکی از گرایش های الهیات برای ادامه تحصیل بودم، از سر کنجاوی رفتم دانشگاه رضوی، موقع نماز ظهر بود، چند دقیقه تا اذان مانده بود. کنارم یک حاج آقای خوشتیپ نشسته بود، در دلم گفتم ایشان اصل جنس می باشند، خوب است در خصوص ادامه تحصیل از ایشان استعلام کنم.

در آن ایام سه تا گرایش ارشد در دانشگاه رضوی بود که به درد من می خورد: علوم قرآن و حدیث، فلسفه و حقوق.

مساله خود را در میان گذاردم. گفتند اگر می خواهی دنیای خود را تضمین کنی حقوق بخوان، اگر می خواهی آخرتت را آباد کنی علوم قرآن بخوان و اگر می خواهی دنیا و آخرتت را به بای بدهی فلسفه بخوان.

بله من همیشه به مشورت اهمیت زیادی می دادم.



Critical Thinking

در نوشتار زیر می‌خوانیم:
- تفکر انتقادی چیست؟
- شاخصه های تفکر نقادانه چه چیزهایی هستند؟
- چرا تفکر انتقادی را آموزش می‌دهیم؟

What is Critical Thinking?

When examining the vast literature on critical thinking, various definitions of critical thinking emerge. Here are some samples:

- «Critical thinking is the intellectually disciplined process of actively and skillfully conceptualizing, applying, analyzing, synthesizing, and/or evaluating information gathered from, or generated by, observation, experience, reflection, reasoning, or communication, as a guide to belief and action» (Scriven, 1996).
- «Most formal definitions characterize critical thinking as the intentional application of rational, higher order thinking skills, such as analysis, synthesis, problem recognition and problem solving, inference, and evaluation» (Angelo, 1995, p. 6).
- «Critical thinking is thinking that assesses itself» (Center for Critical Thinking, 1996b).
- «Critical thinking is the ability to think about one's thinking in such a way as 1. To recognize its strengths and weaknesses and, as a result, 2. To recast the thinking in improved form» (Center for Critical Thinking, 1996c).

Perhaps the simplest definition is offered by Beyer (1995) : «Critical thinking... means making reasoned judgments» (p. 8). Basically, Beyer sees critical thinking as using criteria to judge the quality of something, from cooking to a conclusion of a research paper. In essence, critical thinking is a disciplined manner of thought that a person uses to assess the validity of something (statements, news stories, arguments, research, etc.).

Characteristics of Critical Thinking

Wade (1995) identifies eight characteristics of critical thinking. Critical thinking involves asking questions, defining a problem, examining evidence, analyzing assumptions and biases, avoiding emotional reasoning, avoiding oversimplification, considering other interpretations, and tolerating ambiguity. Dealing with ambiguity is also seen by Strohm & Baukus (1995) as an essential part of critical thinking, «Ambiguity and doubt serve a critical-thinking function and are a necessary and even a productive part of the process» (p. 56).

Another characteristic of critical thinking identified by many sources is metacognition. Metacognition is thinking about one's own thinking. More specifically, «metacognition is being aware of one's thinking as one performs specific tasks and then using this awareness to control what one is doing» (Jones & Ratcliff, 1993, p. 10).

In the book, *Critical Thinking*, Beyer elaborately explains what he sees as essential aspects of critical thinking. These are:

- Dispositions: Critical thinkers are skeptical, open-minded, value fair-mindedness, respect evidence and reasoning, respect clarity and precision, look at different points of view, and will change positions when reason leads them to do so.
- Criteria: To think critically, must apply criteria. Need to have conditions that must be met for something to be judged as believable. Although the argument can be made that each subject area has different criteria, some standards apply to all subjects. «... an assertion must... be based on relevant, accurate facts; based on credible sources; precise; unbiased;

free from logical fallacies; logically consistent; and strongly reasoned» (p. 12).

- **Argument:** Is a statement or proposition with supporting evidence. Critical thinking involves identifying, evaluating, and constructing arguments.
- **Reasoning:** The ability to infer a conclusion from one or multiple premises. To do so requires examining logical relationships among statements or data.
- **Point of View:** The way one views the world, which shapes one's construction of meaning. In a search for understanding, critical thinkers view phenomena from many different points of view.
- **Procedures for Applying Criteria:** Other types of thinking use a general procedure. Critical thinking makes use of many procedures. These procedures include asking questions, making judgments, and identifying assumptions.

Why Teach Critical Thinking?

Oliver & Utermohlen (1995) see students as too often being passive receptors of information. Through technology, the amount of information available today is massive. This information explosion is likely to continue in the future. Students need a guide to weed through the information and not just passively accept it. Students need to «develop and effectively apply critical thinking skills to their academic studies, to the complex problems that they will face, and to the critical choices they will be forced to make as a result of the information explosion and other rapid technological changes» (Oliver & Utermohlen, p. 1).

As mentioned in the section, Characteristics of Critical Thinking , critical thinking involves questioning. It is important to teach students how to ask good questions, to think critically, in order to continue the advancement of the very fields we are teaching. «Every field stays alive only to the extent that fresh questions are generated and taken seriously» (Center for Critical Thinking, 1996a).

Beyer sees the teaching of critical thinking as important to the very state of our nation. He argues that to live successfully in a democracy, people must be able to think critically in order to make sound decisions about personal and civic affairs. If students learn to think critically, then they can use good thinking as the guide by which they live their lives.

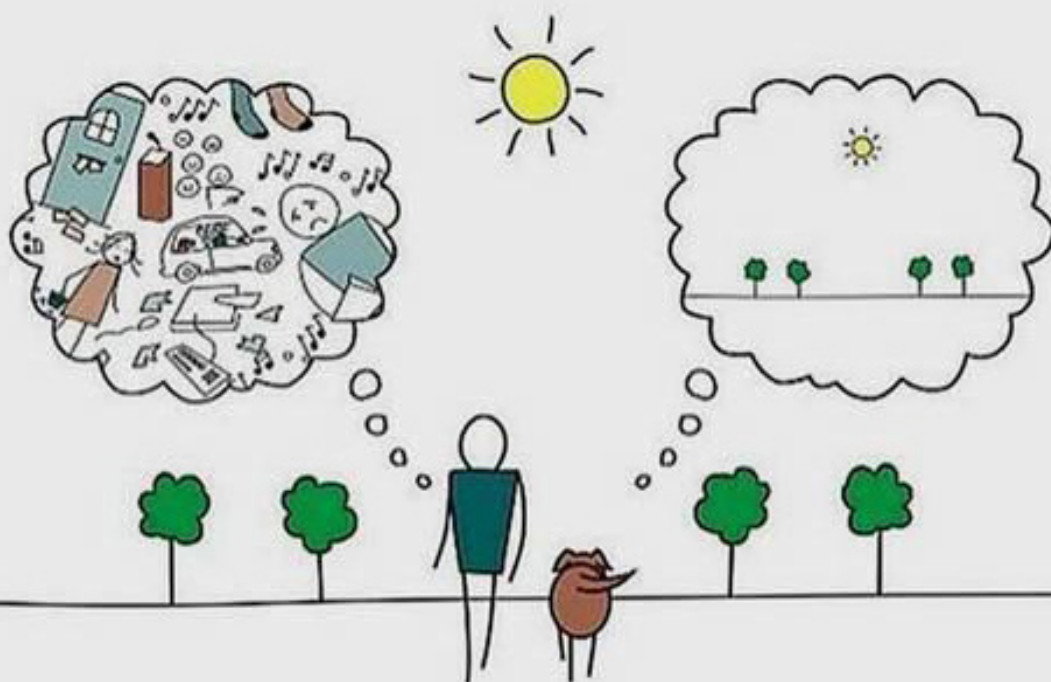
Source: Walker Center for Teaching and Learning



Mind full

vs

Mindful



یاد بگیرید در لحظه زندگی کنید



همر کویج و گفته ام بارها بود کیش منس مہر دلدارها
پرستش بہ مستر است در کیش مہر بروکماندزین جرکہ ہشیارها

«علامہ طباطبائی»



اخبار و اعلان های خانه نشریات



ارشیو کامل نشریات دانشجویی

نحوه دریافت حمایت مالی



نحوه درخواست مجوز نشریه

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

نحوه ثبت ارشیو نشریه

UM

اسناد و آئین نامه ها

دستور العمل نشریات دانشگاهی

اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

لیست نشریات فعال

sanad.um.ac.ir

در سایت سند



آرشیو بروز نشریات دانشجویی



مشهد

شگاه فردوس